

بهلول نهاوندی افسانه یا واقعیت؟

دکتر محمد حسن بردبار

اشاره

این مقاله از مدّت‌ها پیش توسط حقوق دان و محقق محترم آقای دکتر محمدحسن بردبار نوشته شده بود که اخیراً به دنبال فراخوان مقالات مؤسسه ، بازنگری و تکمیل گردید و در اختیار مؤسسه قرار گرفت . مقاله جهت بررسی و اظهار نظر برای چند نفر از صاحب نظران ارسال شد و متعاقباً ، اولین میزگرد علمی مؤسسه به نقد و تحلیل این مقاله اختصاصی یافت .

در این‌جا عین مقاله آورده می‌شود . نتیجه‌ی گفت و گوهای میزگرد ، و اظهار نظر کتبی بعضی صاحب نظران در فرهنگان (۲) درج می‌گردد .
فصل نامه و وظیفه‌ی خود می‌داند از مؤلف محترم مقاله و استادان و داوران بررسی کننده صمیمانه سپاسگزاری نماید .

دیباچه

گاهی از آسمانِ ذهن این تردید مه آلود به کندی گذر می‌کند که دلیل معرفیت و شهرت نهاوند ، نزد ایرانی و عرب ، رخ دادن شکست نهایی ایرانیان از اعراب ، در زمان حکومت ساسانی ، در آنجا بوده است .^(۱) آوازه‌ای چنین ، در نگاه اول ، چندان خوشایند نیست و شاید شهرت به بدی یا بقول فرنگی‌ها Notorious باشد . ولی کاویدن ژرفای تحولات

تاریخی پس از این واقعه، مه زدای فضای اندیشه می‌شود و در دیدگاه گذر زمان، شکست تاریخی به نوعی پیروزی سرفرازانه دگرگون می‌گردد و با ماهیتی زلال، نوین، سبز و بالنده تجلی می‌کند. در آبخورد کاوش تاریخ ایران، دریافت می‌شود که از همان قرون آغازین هجرت سرور کائنات، علیه و علی آله صلوات، نهاوند زیستگاه شیعیان امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب (ع) می‌گردد.

در قرن هشتم هجری، قرن تاریک و خونین و وسطی گونه‌ی تاریخ ایران، روزگاری که مذهب رسمی زمامداران خودی و بیگانه‌ی این سرزمین، غیر شیعه بود و مناطق شیعه نشین اندک، سده‌ای که ظالمان مهاجم از اعتراض منتظرین، بیمناک بودند، از خسامه‌ی حمدالله مستوفی تاریخ نگار و جغرافی‌دان بر تراوید که مردم نهاوند «بر مذهب شیعه‌ی اثنی عشری‌اند»^(۱)

چونان مناطق دیگر، از قرون اولیه‌ی پس از اسلام، بیشتر مردم شهری و توده‌های روستایی نهاوند دل بر روشنای عدالت آشنای خاندان علی (ع) بستند و مذهب شیعه بنیاد محکم اعتقادشان شد و ایستاده برین پایگاه بی‌تزلزل، بیش از هزار سال، بر زور و زر و تزویر و اختناق مشت کوبیدند.

نوشته‌ی پیش روی شما که پایه‌ی استناد، بر روایات با نهاد پیش گامان عرصه‌ی قلم و پیش‌کسوتان سلف و خلف سرزمین سخن گذاشته، بر آن است تا بنمایاند که شیعیان ایران، از جمله مردم نهاوند در دوره‌های حاکمیت ستمگرانی که شلاق حکومت ظالمانه‌ی خود را بر شانه‌های زخم‌دار مردم با دین توجیه می‌کردند، چگونه ایستادگی کرده‌اند، هر چند قیام‌هایشان ناجوان مردانه و وحشیانه سرکوب شده و دردمندانه در تاریخ داغدار ایران بسیار کم رنگ و ناچیز ترسیم گردیده‌اند. نهضت بهلول نهاوندی در برابر حکومت متجاوز و ستمگر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری کوچک‌ترین نمونه‌ی آن‌هاست.

حاکمان دین پناه، در توجیه کردار ددمنشانه‌ی خود، قیام‌کنندگان را به کفر و زندگه

۱ - مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر محمد بن نصر، نزهة القلوب، به اهتمام دبیر سیاسی، طهوری، تهران، ۱۳۳۶، ص ۸۳، همچنین بنگرید، به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷، ص ۲۱۲

متهم می‌کردند و مدعیان وادی تحریر با خامه‌ی تعلل و تعبیر از زبان همان سفاکان نقاب بسته‌ی تزویر قلم‌زده، چهره‌ی کاغذ را سیاه و تباه می‌کردند و اتهامات وارده بر مبارزان را تکرار می‌نمودند. بی‌جهت نیست که برخی از مورخین و نویسندگان معاصر بر قیام‌های بهلول و نظایر آن‌ها جامه‌ی وارداتی ماتریالیستی یا مبارزات طبقاتی پوشانده‌اند.^(۱)

مقاله‌ی حاضر، ابتدا به اوضاع اجتماعی ایران در دوران تیمور، علل نهضت بهلول نهاوندی و شرایط پرخفقان و تیره‌ی تاریخ آن زمان ایران می‌نگرد. سپس بررسی و تحلیل این قیام را تعقیب می‌کند. بهلول، در شرایطی به پا خاست که سراسر ایران را وحشت و خوف و خفقان فراگرفته و از جمله، قتل عام وحشیانه‌ی مردم اصفهان را هم به نظاره ایستاده بود. تمام حرکت‌ها و نفس‌کشان برخاسته در مقابل تیمور خونخوار، وحشیانه و بی‌رحمانه سرکوب شده بودند و کس را قدرت و جرئت دم برکشیدن نبود و جز تملق و چاپلوسی و دروغ چیزی از قلم‌ها نمی‌تراوید. اهالی نهاوند و یاران بهلول، پیش از کشتار اصفهان، یک بار ضرب شستی از تیمور دریافت کرده بودند. با وجود این، هرگز هراس و اهمه‌ای به خود راه ندادند و دلیرانه جان خود را برای نثار در راه عقیده و ستم‌ستیزی آماده کرده بودند.

روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ، به خصوص جایی که تاریخ ساکت است یا مورخین برخلاف واقعیت، واقعه‌ای را ثبت کرده‌اند کاری بس دشوار و پر مسئولیت است. ماجرای بهلول به همین دلیل و به دلیل وقایعی که حول آن اتفاق افتاده است، گاهی انسان را وا می‌دارد که اسطوره‌اش بخواند. اسطوره‌ای که بر واقعیت‌های نانوشته استوار است.

این نوشته که در پنج فصل طراحی شده است، بیان ناچیز و کوچکی است از رخدادی بزرگ در شرایط خاصی از تاریخ ایران.

۱- بنگرید، از جمله، به: میرفطروس، علی، جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، انتشارات کار، تهران، ۱۳۵۶ و میرابوالقاسمی، سید محمد تقی، نهضت‌های روستایی در ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۹

فصل اول - اوضاع عمومی ایران در دوران قیام‌ها

الف - جغرافیای تملق

۱- بساط بوسی

در حالی که بوی خون ریخته شده در سبزوار، نیشابور، تاشکند، سیستان، یزد، هند، اصفهان و بغداد فضای زمان را انباشته و آب زاینده رود و دجله "از بسیاری خون کشتگان، گونه‌ی سرشک عاشقان مهجور" را یافته بود (۱)، حاکمان محلی و اشراف، به استقبال سفاک‌ترین ستمکار زمان می‌رفتند و برای حفظ جان حقیر، با پذیرش خفت‌بارترین تحقیر، به خاکش می‌افتادند. شرف‌الدین علی یزدی رسیدن تیمور را پس از قتل عام مردم اصفهان به شیراز و خاک‌بوسی حکام محلی چنین توصیف می‌کند: "چون رایت همایون صاحب قران در ذی‌الحجه سنه‌ی تسع و ثمانین و سبع مائه (۷۸۹) به فتح و فیروزی به شیراز رسید، مملکت فارس بی‌کلفت و دفع منازعی در حوزه‌ی تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد. والی یزد شاه یحیی که برادر زاده‌ی شاه شجاع بود و داماد او، پسر بزرگش سلطان محمد حاکم کرمان، سلطان احمد برادر شاه شجاع و ابواسحاق نبیره‌ی شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاری... کمر بندگی و فرمان برداری بسته به شرف بساط بوسی رسیدند و پیشکش‌های لایق کشیده به عنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند." (۲)

آفت‌اندیشه‌گش ترس و چاپلوسی و تملق بر ذهن زار بزرگان علم و دانش نیز افتاده بود. گویند بر سفره‌ی رنگین و گسترده‌ی تیمور، ابن خلدون (ولی‌الدین عبدالرحمن "۱۴۰۶-۱۳۳۲ میلادی" مورخ، جامعه‌شناس، فیلسوف و فقیه مالکی) (۳) نیز حضور

۱- یزدی، شرف‌الدین علی، ظفرنامه، تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره‌ی تیموریان، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، جلد ۲، ص ۲۶۶. ۲- یزدی، جلد ۱، صص ۳۱۶-۳۱۵
 ۳- فیشر، والتر ج.، ابن خلدون و تیمور لنگ، ترجمه‌ی سعید نفیسی، کتاب‌فروشی زوّار، تهران، ۱۳۳۱
 (۱۹۵۲ میلادی)، صص ۵ و ۸۰ و همچنین المنجد، ص ۲۰۶

داشت. تیمور زیر چشمی او را می‌نگریست و او هم تا تیمور دیده بر می‌گرداند، به وی چشم می‌دوخت. آن‌گاه با صدایی رسا خطاب به تیمور لب به تملق گشود که "خدایگانا، پروردگار بزرگ را سپاس گزارم که به شرف‌یابی در پیشگاه سلاطین جهان بر عزت و جاه خود بیفزودم و در تاریخ خود آن چه را که از دوران گذشته مرده بود، زنده نمودم. از پادشاهان عرب فلان و فلان را دیدم و خاور و باختر روی زمین در نوشتم، در شهرها و ناحیه‌ها بر نایبان و امیران بگذشتم، خدای بر من منت نهاد و دوران حیاتم بیفزود تا دیدم و شناختم که سلطنت حقیقی چیست و شایسته‌ی این مقام والا چیست. اگر طعام پادشاهان برای دفع تلف است، غذای خدایگان از آن گذشته برای کسب فخر و شرف است" تیمور چنان ازین سخنان شمع انگیز و تملق ماهرانه و عالمانه به اهتزاز در آمد که نزدیک بود از نشاط به رقص آید. (۱)

۲- خفت پذیری

تقریباً تمامی سلاطین منطقه‌ای و حکام محلی، با این که ابر تیره‌ی زشتکاری‌های تیمور بر طاق آسمان روزگارشان نمودار بود، نه تنها سر به اعتراض برنداشتند که به خفت، سر بر آستان ستم فرو آوردند. شاه شجاع، حاکم شیراز در کمال خواری و بندگی و با بیان القاب و عناوین بی‌اساس، در نامه‌ای خطاب به تیمور، تقاضای خویش را چنین بیان می‌کند: "عالی حضرت گردون بسط ممالک پناه، معدلت شعار، مکرمت آثار، نوین (۲) بزرگ کامکار، اعتضاد سلاطین گردون اقتدار، شهبوار مضماری عدل و احسان، اعدل اکاسره‌ی زمین و زمان، المنظور بانظار عنایة الملک الدیان، قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان خلدالله ملکه و سلطانه، ملاذ قیاصره‌ی گیتی مدار، ملجأ جباریه‌ی چرخ اقتدار ..."

۱- ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زندگانی شگفت آور تیمور) ترجمه‌ی محمد علی نجاتی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۵۰

۲- نوین یا نین لغتی است مغولی که به مأموران رسمی صاحب نفوذ و قدرت داده می‌شد و برابر است با "بک" ترکی، فیشر، ص ۱۷۹

الخ" (۱) در همین نامه عاجزانه و ملتسمانه از تیموری عاظفت تقاضای گستردن سایه‌ی عطوفت بر سر فرزنداناش می‌کند. تیمور نه تنها چنین نکرد، بلکه دودمانش را نیز بر باد داد.

ب - علل ایستادگی مردم

۱- نوینیدی از حکام محلی

به رغم چابلوسی و تملق‌پی‌گیری و پذیرش ننگ و خواری و تحقیر، تا دشمن بر این حاکمان محلی دست می‌یافت، گرز تیغ‌دارِ خشونت و ستم را بر کتفِ بسته‌ی آنان و خانواده و اطرافیان‌شان فرو می‌کوبید. در شرایطی این‌گونه، توده‌هایی که ریسمان از تباطوشان با یکدیگر، ایمان خالصشان بود، از حاکمان خود و اشرافِ سست‌عنصر قطع امید کرده، رهایشان ساختند و خود کمر بندِ همت و حمیت بر بستند و علیه دشمنانِ خونخوار ایمان و سرزمینِ خویش، بیرقِ عصیان بر افراشتند. این مردم مستضعف یا کشاورز بودند که برده وار بر زمین اربابان بی‌انصاف، به دور از یکدیگر، رنج رامزمره می‌کردند و جان می‌کنند، یا پیشه‌وری خرده پا بودند که صبح تا شام کسب قوت لایموت، برایشان فرصت و رمقی بر جای نمی‌گذاشت تا همبستگی خود را با سایرین ابراز کنند. ایمان و اعتقاد و خطری که از ناحیه‌ی بیگانگان و ستمگران حیثیت و نوامیسان را تهدید می‌کرد، تنها محور همبستگی و اتحادشان برای مقابله با دشمنان بود و گرد همین محور نفس‌ها و فریادهایشان به هم گره می‌خورد. زندگی تحت سلطه‌ی بیگانگان و ظالمان، برایشان بی‌ارزش و تلخ و نصایح عافیت جویان و مصلحت‌اندیشان در گوشان بی‌رنگ بود. به عاقبت مرگبار مقصد مقدس خود آگاه بودند و چشیدن مرگ سرخ را سعادت ابدی می‌دانستند.

۱ - یزدی، جلد ۱، ص ۳۰۸، برای متن وصیت‌نامه، بنگرید به: کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسن نوایی، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵، صص ۱۰۵ - ۱۰۴، چاپ دوم آن کتاب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۱۸ - ۱۱۴ و نیز بنگرید به: ستوده، دکتر حسینقلی، تاریخ آل مظفر، جلد اول، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، صص ۲۰۸ - ۲۰۵

۲- اعتراض به تعدی و تجاوز

حاکمان مفلوک که داغ ننگ تسلیم بی چون و چرا بر تاجگاهشان نمایان بود، از بیم جان یاج تحمیلی تیمور را خود می پذیرفتند ولی پرداخت آن را به عهده‌ی مردم بی چیز می گذاشتند. مأموران مالیاتی و سربازان تیمور نیز به بهانه‌ی وصول سهم، شلاق ناروای تجاوز و تعدی را بر پای برهنه‌ی مردم فرو می آوردند. در واقعه‌ی تسخیر اصفهان روایت می کنند که تیمور در اواخر ذی الحججه و اوایل ذی القعدة‌ی ۷۸۹ هجری قمری به اصفهان می رسد و در بیرون دروازه اردو می زند. امیر مجدالدین مظفر کاشی حاکم شهر با جمعی از بزرگان و اشراف با تحف و هدایای بسیار به خدمتش می روند و پرداخت مالیاتی را که تیمور بر آنان تحمیل می کند، می پذیرند و آن را بر مردم شهر تقسیم می نمایند. تیمور نیز به مجرد تسلیم شدن شهر، به هر یک از دروازه‌ها گروهی از لشکریان خود را به عنوان محافظ می گمارد و مأموران مالیاتی را برای وصول مالیات به شهر گسیل می دارد. رفتار خشونت‌بار و زورمدارانه‌ی مأموران و تجاوزات و تعدیات سپاهیان تیمور مردم بی پناه اصفهان را به خشم در می آورد. به طوری که شب هنگام بر می شورد و به رغم تسلیم خفت بار و ذلیلانه‌ی حکام و بزرگان، دست از جان می شویند و به کشتن متجاوزین بر می خیزند. هر چند به قول ابن عربشاه "بدین کشتار هستی خود را دست خویش نیستی نمودند." (۱) یزدی می نویسد: "قریب سه هزار کس در آن شب کشته شدند." وی ادامه می دهد که مردم سپس "به دروازه‌ها شتافتند و از جمعی که به محافظت آن قیام می نمودند، باز گرفتند و به ضبط و احکام آن مشغول شدند." (۲) با روایتی متفاوت، ابن عربشاه می نویسد: "چون پاسی از شب گذشته و بانگ طبل برخاست، باران مرگ بر تیموریان فرو بارید. مردم شهر شش هزار تن از آنان را کشتند." (۳)

تجاوز و تعدی و فشارهای مالی بر مردم شهرهای ایران، حتی شهرهایی که بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شده بودند، از توان مردم به دور بود. در تسخیر همدان که به قول صاحب عجایب المقدور "مردم آن به بستر غفلت خفته و روی در حجاب تن آسایی نهفته بودند،" وقتی یکی از اهالی شهر به شفاعت می ایستد، تیمور شفاعت او را می پذیرد به

شرطی که مال فراهم آرند و سیم و زر بسیار پیش آرند "تا از مرگِ مُسَلَّم رهند" و "جان و سر واپس برند." مردم شهر اطاعت کرده، اموال فراوان گرد آورده و به خزانهای تیمور می فرستند. با وجود این، وی بدین مقدار بس نکرد و دیگر باره از مردم خواست که بر آن بیفزایند. مرد شفاعت کننده، بار دیگر "مانند زبونی بی مقدار در مقام شفاعت برآمد." که تیمور فقط کسان او را معاف می کند. (۱)

با وجود این که فشارهای مالیاتی تیمور در همه‌ی شهرهای تسخیر شده مردم را به زانو درآورده بود، بعد از جمع آوری مالیات نیز تجاوز و تعدی به مردم بی دفاع همچنان ادامه می یافت. در مورد تعدیاتی مالیاتی تیمور در دمشق، فیثل به نقل از العینی (بدرالدین) (ورق ۴۱ ب: ۱۷)، می نویسد: "تیمور دمشق را به مردم آن جا سه بار فروخت و هر بار مبلغ بسیاری زر و سیم گرفت." به علاوه (۲) خراج های متعدد دیگر نیز شامل پول نقد، انواع اغنام و احشام و اسلحه و تجهیزات جنگی، از همین مردم مطالبه کرد. (۳) وی می افزاید که پس از اخذ مالیات، "آن گاه دوران شکنجه های وحشیانه و تاخت و تاز و غارتگری و مردم کشی که به زن و مرد و کودک ابقا نکردند، آغاز شد و تا ۱۹ روز دوام داشت و تا سه شنبه ۲۹ رجب ۸۰۳ هجری - ۱۵ مارس ۱۴۰۱ میلادی کشید." (۴)

پس از استقرار تیمور در مناطق مختلف ایران، شلاق ستم دیگری نیز بر پشت مردم به ویژه علما، صنعتگران، پیشه‌وران و هنرمندان فرود آمد. انتقال اجباری این افراد از ممالکِ مُسَخَّرَه به ماوراءالنهر و به سُخره کشاندن آنان در تزیین و رونق علمی و اقتصادی آن منطقه، نمونه‌ی بارز این ستم مضاعف بود. چنان که علامه میر سید شریف جرجانی (۸۱۶ - ۷۴۰) مدرس مشهور قرن هشتم و صاحب آثاری چون صرف میر، رساله الکبری فی المنطق و التعریفات و الاصطلاحات، توسط تیمور از شیراز به سمرقند منتقل می شود. (۵)

ج - برجسب های ناروای تاریخ

نهضت و حرکت خود جوش مردمی، در دوران سر بر آستان ستم سایی حُکام و

۱ - ابن عرشاه، ص ۶۱

۲ - فیثل، ص ۱۴۵

۳ - فیثل، ص ۱۴۸

۴ - مشکوتی، نصرت الله، از سلاجقه تا صفویه، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۰۰

اشراف مَرِّف و در شرایطی که ستم‌دیدگان را هیچ چاره نیست و کوچک‌ترین ستاره‌ی امید در آسمان آینده‌ی آنان نمی‌درخشد، تنها با تکیه بر کمان ایمان و ناوک توکل و تقدیر و با تأسی به بزرگ شهید میدان ایستادگی در برابر زور و ستم و ترور به پا شده است. این قیام‌ها را، متأسفانه، نه تنها پیام رسان دلیری نبوده تا هدف و مقصودشان را پس از شهادت بر پاکندگانش برای عبرت تاریخ تشریح کند و یا ماهیت واقعی واقعه را به موقع به ثبت رساند، بلکه قلم به مزدان متملق تاریخ نویس، تیر قلب بر سینه‌ی ماهیستان زده، طغیان جهال و یاغیان و کفارشان خوانده‌اند و از مبارزان و انقلابیون شهید با عناوین جعلی "یاغی، جاهل، کافر و عوام" یاد کرده‌اند. چنان که صاحب ظفرنامه قیام مردم اصفهان علیه ستم ورزی مأموران تیمور را بی‌باکی جهال و آشرا و عوام توصیف کرده، می‌نویسد: "یکی از جهال رساتیق (=روستاها) اصفهان که او را "علی کُچه پا" گفتندی در اندرون شهر، دُهلای زد و حَشری از آشرا، عوام کالانعام بل هم اضل، جمع شدند و دست بی‌باکی بر آورده، گرد مَحَلات برآمدند و اکثر مَحْضَلان^(۱) را بکشتند، مگر در چند محله که عقلی و وجودی داشتند و مَحْضَلان، خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهتات خود به شهر آمده بودند، آن شب عرضهی تلف گشتند ... چنانچه قریب سه هزار کس در آن شب از غوغای عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد بی‌باک بعد از قتل (اتراک) به دروازه‌ها شتافتند و از جمعی که به محافظت آن قیام می‌نمودند، باز گرفتند و به ضبط و احکام آن مشغول شده، به تصور باطل و اندیشه‌ی مُحال بنیاد یاغی‌گری نهادند."^(۲) همین نویسنده‌ی متملق درباره‌ی تیمور، قیام شیعیان به جان رسیده‌ی نهاوند به رهبری "بهلول نهاوندی" علیه دست نشانندگان تیمور را حرکت مفسدین می‌خواند و می‌نویسد "بهلول نام مفسدی شریر نهاد، نکوهیده فرجام، از خبیث طبیعت بر کفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را به مکر و حيله هلاک گردانید و نهاوند را به دست فرو گرفته، اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت."^(۳)

این جنبش‌ها در برابر حاکمی انجام می‌شود که خود را مسلمانان متعصب و حامی و ناجی اسلام می‌خواند. حاکمی که علمای شیعه و شیعیان معترض به ستمگری‌های وی و

۲- یزدی، جلد ۱ صص ۳۱۲-۳۱۳

۱- منظور مأموران اخذ مالیات است.

۳- یزدی، جلد ۱ صص ۵۶۱-۵۶۰

عوام‌لش را رافضی^(۱) می‌خواند و به آزار و اذیت و قتل عام آنان می‌پردازد. قبل از پیروزی انقلاب در ایران نیز وسایل تبلیغاتی مستکبرین مزور جهان‌خوار و حکومت‌های دست‌نشانده و وابسته‌ی آنها، مبارزان و قهرمانان مردمی و فریادکنندگان و برشوردگان علیه استعمار و استثمار را در سراسر گیتی، تروریست، کمونیست اسلامی و خرابکار می‌نامیدند و هم اکنون در کشورهای تحت سلطه، به نام حمایت از حقوق بشر از هیچ جنایت و ستمی خودداری نمی‌کنند.

د - توجیه‌گران توختش و ستم

۱- توجیه‌گران خودی

در تاریخ نهضت‌های شیعه، از قیام سرور شهیدان به بعد، همواره فریادها، قیام‌ها و ایثارگری‌های برخاسته در برابر مظالمین به پاکی، تقوی و دین‌داری مظلومانه تحریف می‌شده‌اند. زیرا ریاکاران نقاب‌دار، دنیاپرستان فرومایه را اجیر می‌کردند تا اعمال سبعمانه و خلاف شرع و دین و جوان‌مردی‌شان را در لفاف دروغینی نظیر مبارزه با کفر و گسترش قلمرو اسلام توجیه کنند. قتل عام بی‌گناهان و بی‌دفاعان را ناشی از غضب الهی و ستمگران را دست خدا بدانند و قوانین و مقررات اسلام در مورد جنگ، آسرای جنگی و اهل ذمه را نادیده بگیرند. نظیر عبدالجبار که درباره‌اش می‌نویسند: "یکی از مشاهیر علمای شریعت اسلام و قوانین آن در دربار تیمور و پیشنماز وی بود... معروف بود که معتزلی است... وی یکی از چهار دانشمندی بود که شب و روز با تیمور و مشیر و صاحب‌الرأی وی بودند... این عرب‌شاه می‌گوید (جلد ۲، ص ۹۰) که این عبدالجبار از روی خون مسلمانان می‌گذشت"^(۲) این زمام‌داران فریبکار، مورخین و نویسندگان شکم‌بارهی وابسته به سفره‌های رنگین هم داشتند تا جنایات و خون‌ریزی‌هایشان را با قلم توجیه و تأیید، ضبط کنند و بنویسند که "لیقظی الله امرأ کان مفعولاً"^(۳) چنان که برخی از آنان، تیمور را به قول مترجم عجایب

۱ - رفض به معنی دور افکندن و ترک نمودن است و ذر اصطلاح دینی به معنی رد کردن و ترک گفتن و نفی عقیده‌ی متداول است. فیزق شیعه را به تحقیر رافضی می‌نامیدند.

۲ - فیشل، صص ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۳ - یزدی، جلد ۱، ص ۳۱۴

المقدور ، مؤید به تأییدات الهی جلوه داده و افعال و کردارش را نتیجه‌ی خواسته‌های خداوندی شمرده است (۱).

در مقابل ، نویسندگان و مورّخین بی طرف و با انصاف آن عهد ، نظیر ابن عربشاه که آن چه را خود دیده یا شنیده ، بدون مبالغه و گزافه‌گویی به رشته‌ی تحریر در آورده است ، تیمور را جلادی بی انصاف ، شیطانی مکار و سرآمد تبهکاران دجال صفت می‌خواند (۲). وی می‌نویسد: داستان تیمور فتنه‌ای بود "که خرد دانایان را در وادی گمراهان حیران ساخت و هوش زیرکان را در تیره شام تباهی به وحشت انداخت . بخردان را به سفاهت دچار و ارجمندان را زبون و خوار کرد ... آتش فتنه بر خاور و باختر گیتی برافروخت . دنیای فرومایه بدو روی نمود و او روی از حقیقت بگرداند . صفحه‌ی گیتی [را] به قصد تباهی در نوشت و روینده و جنبنده‌ای بر جای نگذاشت و اَهْلَکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ ، و آن گاه که سراپای وجودش به نجاست حکمیه بیالود ، تیمم را بر عرصه‌ی خاک دست انداخت و به شمشیر سرکشی و طغیان خون‌ها بس بیفشاند و به شستشو پرداخت و بدین غسل ، پلیدی و ناپاکی او بر جهانیان محقق گشت ." (۳) یا مرحوم محیط طباطبایی ، نویسنده‌ی معاصر می‌نویسد: "تیمور با وجودی که خود را بعد از غازان ، پادشاه مجدد و مُصلِح سده‌ی نهم هجری معرفی می‌کند و در «تروکات» از کارهای مصلحانه و خداپسند خویش لاف می‌زند ، به ندرت در سرگذشت روزگار او کم‌تر گواهی بر صحّت اظهارات او می‌توان یافت و کار تازه‌ای جز ابراز قساوت بیشتر جهت الزام مردم به تسلیم و اطاعت کورکورانه انجام نداد." (۴)

با وجود تمجید و تأیید دین فروشان دنیا دوست ، توده‌های مسلمان که رفتار این ظالمان را با مردم بی دفاع و بازنها و کودکان می‌دیدند و تجاوزات علنی سپاهیان آنان را به مال و ناموس خود مشاهده می‌کردند و با آن چه که از تاریخ صدر اسلام و رفتار پیامبر شنیده بودند مقایسه می‌کردند ، فوراً نتیجه می‌گرفتند که این متظاهرين به دین ، به هیچ وجه مُسلم نیستند ، چه رسد به این که ادّعی رهبری جامعه‌ی اسلامی هم بکنند . مثلاً مردم

۱- ابن عربشاه ، مقدمه‌ی مترجم ، ص ۲۱

۲- ابن عربشاه ، ص ۳

۳- ابن عربشاه ، ص ۳

۴- محیط طباطبایی ، محمد ، تاریخ قضاوت ایران از صدر اسلام تا دوره‌ی قاجاریه ، ص ۳۶

حملات تیمور به مسلمانان را برخلاف رهبران صوفیه که آن را جهاد می‌خواندند (۱)، تجاوز آشکار و ضد مبانی مسلم دین مبین اسلام می‌دانستند.

۲- توجیه گران بیگانه

جنایات تیمور توسط نویسندگان غربی نیز، که عموماً از اسلام و مبانی انسانی آن بی‌اطلاع‌اند، توجیه و تأیید شده است. توجیه گران بیگانه، بی‌هیچ کوششی برای مقایسه‌ی رفتار و کردار عادلانه و جوان مردانه‌ی پیامبر (ص) و علی بن ابی طالب (ع) در برابر دوست و دشمن، با اعمال افرادی نظیر تیمور که به نام اسلام جنایت می‌کردند، اقدامات وحشیانه‌ی جنایتکاران تاریخ را چندان غیر عادی نمی‌دانند. همچنان که جنایات هیتلر و استالین را در زمان معاصر توجیه تاریخی و جامعه‌شناسانه می‌نمایند، رولدلمب درباره‌ی تیمور می‌نویسد: "مورخان اروپا همیشه نام تیمور را با منارهایی که از کله‌ی انسان ساخته شده، ذکر می‌کنند. این منظره‌های هولناک وحشت آور در غالب تواریخ مربوط به تیمور منعکس می‌باشد. اما تیمور قرون وسطی را نمی‌توان با تمدن امروز محاکمه کرد. در زمان تیمور این کارها معمول بود و ملک هرات نیز به علامت پیروزی چنین منارهایی می‌ساخته است. منتهی منارهای آنان کوتاه‌تر بوده است. قتل عام هم در آن روزها عمومیت داشته، به قسمی که ترحم را نشانه‌ی ضعف می‌دانستند. امیران و پادشاهان اروپا نیز دست کمی از تیمور نداشتند. شاهزاده سیاه از کشتار مردم لیموک سلاخ خانه‌ی بزرگی به پا کرد و شارل بورگوندی مثل گرگ میان مردم دنیا افتاد. انگلیسی‌ها در آگین کورت، اسیران فرانسوی را فقط برای رهایی از هزینه‌ی زندگی آنان مثل گوسفند سر بریدند. در جنگ نیکوپولیس، انگلیسی‌ها، آلمان‌ها و فرانسوی‌ها پیش از جنگ اسیران ترک و عرب را قتل عام نمودند. فقط کشتارهای تیمور به مقیاس و مقدار وسیع‌تر یا بیشتری انجام می‌گرفت." (۲) ایشان ضمن نقل قول سایکس که در توجیه جنایات تیمور می‌گوید که "تیمور ناچار بود که از نظر احتیاجات نظامی در پاره‌ای از موارد حکم قتل عام بدهد." اظهار نظر می‌کند که "اگر چه این

۱- گروم، رنه، امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه و تحشیه‌ی عبدالحمین میکده، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۶۸۳

۲- لمب، هارولد، تیمور لنگ، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، امیرکبیر (فرانکلین)، ۱۳۳۴، ص ۱۶۲

نظریه قابل تردید می‌باشد، اما مسلم است که خداوند سمرقند با رحم‌تر از بسیاری از فرمانروایان معاصر خویش بوده است." (۱)

مورخین غربی، برای عادی جلوه دادن عملیات خونین و متجاوزانه‌ی تیمور، وی را با ملوک معاصرش در هرات و اروپا مقایسه می‌نمایند نه با رهبران واقعی اسلام که قرن‌ها قبل از ایشان می‌زیسته‌اند و پیام آور انسانیت و عدالت و مدنیت بوده‌اند. نویسندگان ایرانی معاصر تیمور، اعمال او را شاید از روی تملق یا ترس توجیه و تأیید می‌کردند چنان‌که می‌نویسند "نویسندگان تاریخ چندین بار تاریخ‌های نگاهشده را در حضور تیمور می‌خواندند و پس از تأیید او بود که نویسندگان آن را به قید کتابت در می‌آوردند." (۲) ولی دلایل نویسندگان غربی که در چنان شرایطی قرار نداشته‌اند، و در عین حال، جنایات تیمور را تأیید می‌نمایند، به درستی آشکار نیست. اگر چه بعضی معتقدند که علت جانب‌داری اروپائیان از تیمور بدین دلیل بوده است که حمله‌ی تیمور به سرزمین عثمانی موجب نجات کشور روم، که در آن زمان منافع تجاری و اقتصادی‌اش از سوی دولت عثمانی تهدید می‌شده، گردیده است. (۳) این نظر با واقعیات مندرج در تاریخ نیز تطبیق می‌کند، زیرا پس از غلبه‌ی تیمور بر سلطان با یزید، سفرا و نمایندگان پادشاهان اروپا برای تحقیق و بررسی و ایجاد رابطه به سوی تیمور روانه می‌شوند. (۴)

فصل دوم - اوضاع اجتماعی و سیاسی مناطق قیام‌ها

الف - اختناق سراسری

پس از هجوم مغول به ایران و غارت و کشتار بی‌رحمانه‌ی توده‌های بی‌دفاع، فرار شاهان و سرداران محلی از برابر آنان و تسلیم شدن خفت بار بزرگان و اشراف، تنها مقاومت‌های پراکنده‌ای در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. رخوت شدید و گسترده‌ای

۱ - لمب، ص ۱۶۲ ۲ - یزدی، جلد ۱، صص ۲۱ - ۱۹

۳ - ابن عربشاه، مقدمه‌ی مترجم، ص ۲۲

۴ - بنگرید از جمله، به: کلاویخو، سفرنامه‌ی کلاویخو، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و

نشرکتاب، تهران، ۱۳۳۷، صص ۳۱ - ۲۹

سراسر ایران را فرا گرفته بود. علمای شیعه یکی پس از دیگری شهید می شدند. بسیاری از شخصیت‌ها و علمای رسمی پشمینه پوشیده و به تصوّف روی آورده بودند. امرا و حکام محلی با احترامات ظاهری به مشایخ طبقه صوفیه، در سوق دادن هر چه بیشتر مردم به سمت این طریقت ایستا، می کوشیدند. بازار فلسفه بافی‌های بیهوده و کشمکش‌های فرقه‌ای جهالت آلوده بسیار گرم شده بود. سردمداران مذهب حاکم نیز در توجیه و تفسیر وحشیگری‌های بیگانگان مهاجم گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند.

بیم و نگرانی از جنبش‌های مردم مسلمان به ویژه شیعیان، مغولان را در آلوده کردن مسلمانان و بی محتوا نمودن دین ترغیب می کرد. رواج باده گساری علنی، فحشا و فساد، تمسخر علمای دین و بیزاری جستن از مذهب از آثار این سیاست بود. برای مقابله با چنین شرایطی، مسلمانان منتظر و معترض و علمای شیعه، مخفیانه در همه جا به روشنگری پرداخته و با وجود اختناق حاکم دستگاه تسنن و به رغم انواع برچسب‌ها و تهمت‌های ناروا و تزییقات ایجاد شده برای اندیشمندان و فقهای شیعه، مراکز فرهنگی و حوزه‌های علمیه شیعیان، روز به روز گسترش می یافت. نظیر همین اوضاع و احوال در دوران حمله تیمور به ایران نیز در سراسر ایران، به خصوص مناطق قیام، حاکم بود. به علاوه تمامی جنبش‌ها و اعتراضات سرکوب شده بود و هیچ نقّسی از نایژه‌های باتوانی بر نمی آمد. نویسندگان و شعرا در انزوایی مزمّن فرو رفته بودند و روضه‌ی "فوائد خاموشی" را برای مردم در مانده تکرار می نمودند.

ب- اوضاع شرایط نابه سامان اجتماعی و سیاسی

اوضاع اجتماعی و سیاسی تیره و نابه سامان ایران و مناطق قیام بهلول در نیمه‌ی دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری، به طور کلی چنین بود:

۱- وجود ملوک الطوائفی

در فاصله‌ی حمله‌ی مغول تا استقرار کامل تیمور بر ایران یعنی سال ۷۹۵، ملوک الطوائفی و خان‌خانی در ایران رواج داشت. به طوری که در این فاصله سلسله‌های متعددی

نظیر امرای ایلکانی یا آل جلایر، امرای چوپانی، آل مظفر و خاندان اینجو در گوشه و کنار ایران حکومت می‌کردند. حکومت‌هایی نظیر اتابکان سلفوری یا اتابکان فارس، اتابکان لرستان، اتابکان یزد، قراختائیان کرمان، آل کرت هرات و سربه‌داران سبزووار که قبل از استیلای مغول در مناطق خود حکومت‌های محلی نیمه مستقلی داشتند، پس از مغول نیز با اطاعت از چنگیز و خاندان وی بر جای خود ابقا شده بودند.^(۱)

۲- اختلاف ملوک طوایف با یک دیگر

در این دوران بین حکومت‌های مستقل محلی درگیری و کشمکش‌های بسیار وجود داشت و فاصله‌ی ژرفی بینشان پدید آمده بود. حکومت‌های محلی به منظور گسترش قلمرو نفوذ خود و کسب قدرت و موقعیت بیشتر، غالباً منازعات خونین و پرخرجی با یکدیگر داشتند که پی‌آمدش اولاً، ایجاد شکاف‌های عمیق و دشمنی‌های سرسختانه و کینه‌دار بین آنان و ثانیاً سلب توانایی همبستگی و اتحاد با یکدیگر و مقاومت در برابر تهاجمات خارجی و غارتگری‌های بیگانه از آنان بود. تیمور که از تفرقه‌های موجود و به تحلیل رفتن بنیه‌ی ملوک طوایف آگاهی پیدا نموده بود، خیلی سریع و آسان موفق به برچیدن حکومت‌های پوشالی آن‌ها شد و دمار از خاندان مردمی که به سلطه‌ی آنان خو کرده بودند و دم بر نمی‌کشیدند، برآورد.

درگیری و منازعه منحصر به حکومت‌های محلی مجاور نبود، بلکه در درون هیئت حاکمه‌ی هر منطقه و میان خانواده‌های آن‌ها نیز کشمکش‌های خونین و قساوت باری بر سر کسب قدرت جریان داشت. شاه شجاع از خاندان آل مظفر به کمک برادرانش پدر خود را کور کرد و مدت‌ها در زندان نگاه داشت^(۲) و پسر خود شبلی را در اقلید فارس حبس و سپس کور کرد. شجاع‌الدین محمود در لرستان، به دلیل ستمگری‌های فراوان، توسط

۱- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، به‌کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، کتابخانه‌ی خیام، تهران، ۱۳۶۴، صص ۵۵۳ - ۵۵۲ و همچنین کتبی، محمود، ص ۵ (مقدمه‌ی چاپ اول)

۲- نطنزی، معین‌الدین، منتخب التواریخ معینی (تاریخ ملوک شهبانکاره)، به تصحیح ژان اوبین، کتاب‌فروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۸۲

ملازمانش که آنان را به قتل تهدید کرده بود، کشته شد (۱)

۳- شکاف بین مردم و حکام محلی

اعمال و رفتار حکومت‌های محلی و ظلمی که به عناوین مختلف بر مردم روا می‌داشتند موجب ایجاد فاصله و شکافی عمیق بین آنان و توده‌های تحت ستم شده بود. حکام محلی اغلب از فتودال‌ها و زمین‌داران بزرگ و صاحبان اغنام و احشام بودند. چنان که می‌نویسند، فقط چراگاه و مراتع احشام مَلِکِ عَزَّالْدین حاکم لرستان از یک سو تا حوالی بغداد و ولایات بروجرد و نهاوند و خرم‌آباد و از سوی دیگر تا حوالی شوشتر و سعت داشت. (۲)

فتودال‌های حاکم به منظور تأمین مخارج سپاهیان که برای مبارزات محلی، گسترش قلمرو و محافظت از خانواده و اموال خود لازم داشتند، نه تنها بر مردم و دهقانان زحمت‌کش مالیات‌های سنگین می‌بستند و فشارهای طاقت‌فرسا بر آنان وارد می‌آوردند، بلکه به اجبار تعداد زیادی از روستائیان را به خدمت خود می‌گرفتند. به علاوه آدمکشی‌ها و خونخواری سران این سلسله‌ها تنفر روزافزون مردم را نسبت به آنان برانگیخته بود و توده‌ها هیچ‌گونه اعتماد و اعتنایی به آنان نداشتند. این حاکمان خودخواه و مغرور نیز به هیچ وجه اهمیتی برای مردم حتی وابستگان نزدیک خود قایل نبودند. مَلِکِ عَزَّالْدین حاکم لرستان، هنگام حمله‌ی تیمور در سال ۷۸۸ هجری، مردم را به امان خدا رها کرد و خود در قلعه‌ی رومیان در نیم فرسنگی بروجرد پنهان شد. تا این که به همراه تعدادی از فرزندان اسیر و به سمرقند تبعید گردید و پسرش سَیْدی احمد به اندکان فارس فرستاده شد. (۳) زین‌العابدین حاکم فارس و اصفهان با شنیدن خبر عزیمت تیمور به اصفهان و شیراز، مردم بی‌دفاع مناطق حکومتش را رها کرد و گریخت. (۴)

۱- ستوده، صص ۱۲۰ - ۱۱۹ و ۱۹۷-۱۹۶

۲- ستوده، صص ۱۵۳ و همچنین حافظ ابرو، مجمع‌التواریخ، نسخه‌ی خطی، به نقل ستوده، صص ۱۸۱

۳- نظری، صص ۶۵، کنی محمود، صص ۱۵۳

۴- نظری، صص ۱۹۴ - ۱۹۳ و ستوده، صص ۲۳۰ - ۲۲۹

۴- اختلاف مذهبی مردم با حکام

مذهب حکام محلی عمدتاً همان مذهب مردم نبود. حکام و سلاطین محلی غالباً ترجیح می دادند از مذهبی پیروی کنند که هر قدری را اولوالامر می خواند. تظاهر حکام خونخوار به دینداری و تقدس مآبی هرگز نه در باور مردم و نه حتی در ذهن باورستیز نزدیکانشان کوچکترین رخنه‌ای داشت. چون دم خرویس تزویر از لای ردای عوام فریشان همواره پیدا بود. می‌گویند محمد بن مظفر که برای خودنمایی، دستور تعطیل تمام باده فروشی‌ها را در شیراز صادر کرده بود و به دلیل تظاهر به دینداری با لقب مبارزالدین و الدنیا خطاب می‌شد، (۱) روزی با خضوع تمام مشغول قرائت قرآن بود که پسرش شاه شجاع و خواهر زاده‌اش شاه سلطان بر او وارد می‌شوند و از عمل وی شگفت زده می‌گردند و برای این که آدمکشی‌ها و قساوت‌هایش را یادآوری کنند، از وی می‌پرسند: "شماره‌ی کسانی که با دست خود گردن زده‌اید، به هزار تن می‌رسد؟" وی در کمال گستاخی سر از قرآن برمی‌دارد و با خون سردی پاسخ می‌دهد: "میان‌هی نهصد و هزار" همچنین می‌نویسند که بسیار اتفاق می‌افتاد که همین فرد در حین تلاوت قرآن مقصری را که نزد او می‌آوردند به دست خود به قتل می‌رسانید. (۲)

جانپان سردمداری که نسبت به مردم بی‌دفاع چنین بودند، در برابر تهاجم تیمور، از خوف جان و یا ابقای مقام، بی‌هیچ مقاومتی سر تسلیم فرود آوردند و پایش را بوسیدند. اما مردم مؤمن هر چند نا متشکّل بودند و به دلیل عدم آشنایی به فنون نظامی و روش‌های رزمیدن، سرکوب و قتل عام می‌شدند، در بسیاری از مناطق برای دفاع از خانواده، ناموس و جان و مالشان مدت‌ها در برابر مهاجمان ستم پیشه ایستادگی کردند و با نثار جان خویش لکه‌های ننگ ابدی بر دامان تیموریان و بر پیشانی سردمداران ترسو و متملق خود نشانند. در این دوران به دلیل این که اولاً "در تمام دولت‌های فتوودال ایران، تسنن دین رسمی و حاکم بود و تشیع مورد ایذا و تعقیب قرار می‌گرفت" و ثانیاً طبق "عقیده‌ی اصلی شیعیان دایر بر این که پیشوای قانونی و مشروع جامعه‌ی اسلامی فقط می‌تواند از اولاد علی (ع) باشد" و لذا، "سلاله‌ی حاکم در ایران و مذهب تسنن که مذهب رسمی آن است

قانونی و مشروع نمی‌باشد" (۱) شکاف و اختلاف شدیدی بین توده‌های مردم از یک سو و حکام محلی و تیموریان از سوی دیگر ایجاد شده بود. گذشته از این‌ها تبعیضاتی که حکومت اشغالگران بیگانه و متجاوز، به رغم ادعای استقرار حکومت دینی، در سیاست‌های سیاسی و اجتماعی خود بین ایرانیان و ترک‌ها قایل می‌شدند، مردم را رنج می‌داد. لمبتون می‌نویسد: "در زمان تیموریان هر چند که نظر آسمی می‌شد تا اصول حکومت شرعی مورد تأیید قرار گیرد و قوالب سنتی زنده گردد، ولی عملاً تمایز بین شعب کشورهای و لشکری و دیوان سالاری که بیشتر با انشقاق بین ترک و تاجیک (یعنی ایرانی) تطبیق داده شده بود، کاملاً آشکار بود." (۲)

ج - شرایط خاص شیعیان در این عصر

۱- کشتار علما و مردم شیعه

در دوران بعد از اسلام، پرچم دار بسیاری از اعتراضات و مبارزات مردم ایران علیه خلفا و حکام جابر، شیعیان بوده‌اند. به همین جهت سردمداران وقت و علمای درباری و رسمی وابسته به آنان از ایراد هیچ تهمت و افتزایی به مبارزان شیعه دریغ نمی‌ورزیدند. علما و فقهای شیعه را مانند بسیاری دیگر از معترضان به اوضاع سیاه حاکم بر ایران شهید می‌نمودند. آن‌هایی هم که جان به در می‌بردند برای خاموش نشدن شعله‌ی فرهنگ تشیع و ایستادگی در برابر انحرافات به مبارزه‌ی منفی روی می‌آوردند و تقیه می‌کردند. آزار به شیعیان در آن روزگار به حدی بود که دیگر امیدی به باقی ماندن این مذهب در ایران نمانده بود. در همین دوران سیاه و پرخفقان، شنیده‌ایم که در سال ۷۸۶ هجری قمری ابو عبدالله محمد بن جمال‌الدین معروف به شهید اول، فقیه برجسته‌ی شیعه و صاحب کتاب *لمعه* را به فتوای قاضی برهان‌الدین مالکی و عبادین جماعه شافعی، پس از یک سال زندان و شکنجه، در دمشق با شمشیر شهید می‌کنند و سپس به دار می‌آویزند و سنگسار می‌کنند و سرانجام

۱ - پیگولوسکایا، ن.و.، یاگوبوسکی، آ.و.، پطروفشفسکی، ای.ب.، بلنیتسکی، آم.، استرویوا، ل.و.، تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم میلادی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ چهارم، پیام، تهران، ۱۳۵۴ ص ۴۱۰
۲ - لمبتون، سیری در تاریخ ایران، ص ۱۰۴

پیکر پاکش را می سوزانند^(۱) مدت زیادی ازین اتفاق نمی گذرد که خون ریزی مکرر و کشتار مسلمانان در سراسر ایران توسط تیمور، بریدن هفتاد هزار سر در اصفهان، بر پا کردن مناره‌ی سر در بغداد، بریدن سر ده هزار زن و کودک در توس، نه تنها مورد تأیید علمای رسمی دولتی قرار می گیرد، بلکه مرتکب این اعمال با عناوین مروج و مجدد دین و احیا کننده‌ی شریعت توصیف می شود و او را مجدد دین در رأس مائهی (سده‌ی) هشتم خطاب می کنند.^(۲)

۲- ایجاد محدودیت برای شیعیان مبارز

تیمور، رباکارانه قبور مقدسه و مشاهد شریفه‌ی ائمه‌ی شیعه نظیر امام علی بن ابی طالب، امام حسین، امام موسی کاظم و امام علی بن موسی و امام محمد تقی علیهم السلام را گرامی می دارد و برای آن‌ها موقوفاتی تعیین می کند^(۳) با وجود این در بلاد شیعه نشین ایران، از جمله منطقه‌ی شمالی ایران، به آزار و اذیت و زندانی کردن شیعیان و سادات آن مناطق می پردازد. از ساداتی که والیان مناطق شمال بودند می خواهد که فرزندان خود را با مال و منال برای خدمت اجباری به اردوی وی بفرستند و برای توجیه کار خود در پیامی که به سید کمال الدین قوامی، یکی از سادات بزرگ آمل، می فرستد می گوید: "مردم ولایت تو همه بد مذہب اند و هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعت هیچ اثری نیست، بلکه به ادای فرایض و سنن اصلاً قیام نمی نمایند و اگر کسی به بانگ نماز مشغول می شود او را ایذا می کنند و به مرتبه‌ی قتل می رسانند"^(۴) که منظور وی از بد مذہبی، شیعه مذہبی است. به دلیل این که وقتی پس از مدتی بر وی دست می یابد او را از شیعه بودن منع می کند و سپس در قلعه‌ی ساری حبس می نماید. صاحب ظفرنامه می نویسد که "صاحب قرآن دین پرور در اول ملاقات به واسطه‌ی عقاید بد که نسبت به ایشان می کردند، همه را تهدید فرمود و

۱ - شیخ جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان، تاریخ اصفهان روی و همه‌ی جهان، انتشارات روزنامه و مجله‌ی خرد، تهران، ۱۳۲۱، ص ۱۵۸

۲ - حسینی تربتی، ابوطالب، تزویرات تیموری، به فارسی با ترجمه‌ی انگلیسی، از روی چاپ ۱۷۷۳ آکسفورد، کتاب فروشی اسدی، تهران، ۱۳۴۲، صص ۱۸۰ و ۱۹۴ و ۱۹۶

۳ - حسینی تربتی، ص ۳۵۸ ۴ - یزدی، جلد ۱، ص ۴۱۰

سخنان قهر آمیز گفت... و بر حَسَبِ نَص «و تو اوصوا بالحق» ایشان را بر سلوک طریق مستقیم تحریر فرمود که از معتقدات فاسده به کلی رجوع می‌باید کرد و بعد ازین ، طریقه‌ی ستوده‌ی اهل سنت و جماعت پیش می‌باید گرفت و علما و صلحا را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و بر آن گماشتن که از اهل اسلام علی‌الخصوص متسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة و السلام غیر از این پسندیده نیفتد. مؤلفِ مذکور اضافه می‌نماید که "بعد از نوازش و نصیحت ، ایشان را به قلعه‌ی ساری فرستاد و فرمان شد که نیکو محافظت نمایند." (۱) بعد از آن هم ایشان و فرزندان ایشان را تبعید و مردم آن منطقه را قتل عام و غارت می‌کردند. (۲)

در مورد مذهب تیمور ، فیثل با استناد به اقوال برخی نویسندگان می‌نویسد: "تیمور هنگام گفت و گو با دانشمندان حلب چنان بحث می‌کرد که گویی هواخواه شیعه است و دوستدار خاندان علی (ع) اما وی شیعه نبوده و تنها به شریعت و قوانین اسلام پای بست بوده و در مازندران و خراسان شریعت قشری تسنن را رواج داد." (۳)

تعرض و تعدی تیمور و حکام وابسته‌ی به وی نسبت به مبارزان و معترضان شیعه در نهاوند - منطقه‌ی قیام بهلول - نیز به شدت تمام اعمال می‌شد. مردم نهاوند ، از یک سو تحت فشار و ستم فرمانروایان و دست نشاندگان محلی بودند و از سوی دیگر مورد تهاجم راهزنان و غارتگران کمین گرفته در مسیر لرستان قرار داشتند که هر چندگاه به روستاهای بی حفاظ و دهقانان بی دفاع حمله ور می‌شدند و با غارت احشام ، در هم کوبیدن مزارع و کشتزارها ، تجاوز به مال و جان و ناموس و به اسارت بردن فرزندان آنها موجب تضعیف مالی و ایجاد فقر و فاقه و در نتیجه در هم شکستن روحیه‌ی آنان می‌شدند .

۳- تأیید دشمن شیعه توسط دین فروشان

صاحب ظفرنامه ، در گفتاری که پیرامون جلوس تیمور بر تخت سلطنت دارد ، وی را چنان وصف می‌کند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و کشتار دسته جمعی مردم عادی بی دفاع و بی پناه به وقوع نپیوسته است و تیمور هم چنان انسانی پر عطف و مسلمان متعهد است که

۱- یزدی ، جلد ۱ ، ص ۴۱۳ ۲- یزدی جلد ۱ ، صص ۴۱۴ - ۴۱۳

۳- فیثل ، صص ۱۸۳ - ۱۸۲

برای اقامه‌ی قسط و عدل قیام کرده و با ظالمان جنگیده است. وی می نویسد: "بنابراین، شایسته‌ی سریر سلطنت و جهاننداری و سزاوار افسر فرمان‌دهی و کامگاری، صاحب دولتی تواند بود که پیشنهاد همتِ عالی رتبتش تقویت دین مستیین بُود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سیدالمرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین، سعادت‌مندی که چون درختِ بختش در گلشن سلطنت بالا کشد، بهترین میوه‌اش اقامتِ مراسم امر به معروف و نوازمِ نهی منکر شناسد و چون نهال اقبالش از جویبار حکومت و فرمان‌روایی سرسبز و شاداب گردد، تازه‌ترین نوباوه‌اش ایصالِ خیر و نفع و استیصالِ شرّ و ضرر شمارد. آینه‌ی دولتش چون صیقل توفیق بزداید در او جز صورت نیک خواهی و نیکوکاری ننماید و شمع جلالش چون از لمعه‌ی عنایت ربانی پُر شود پرتو انوارش به شارع شرع مستقیم راهبر آید. به باد حمله آتش پیکار ازان برافروزد که بیخ ظلم و ستمکاری بسوزد و به تیغ آبدار از آن برخاک معرکه خون ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه برنخیزد و زبردستی از آن جوید که زیر دستان را حمایت نماید و بیشی بر همه از برای آن طلبد که درباره‌ی کم مایه عنایت فرماید. سرافرازی در آن داند که از پای افتاده‌ای را دستگیری تواند کرد و پای در طلبِ سروری به آن قصد کشاند تا چاره‌ی کار سرگشته‌ای از دست قدرتش برآید. نهالِ کامگاری در جویبارِ اقتدار از برای آن نشاند که تا در بهارِ معدلت شکوفه‌ی مکرمت شکفاند و گلبن پادشاهی را به آبیاری تیغ از آن سرسبز دارد که تا به دستِ مرحمت، خار بیداد از پای مظلومان برآرد." (۱)

تیمور که سرمست تأییدات و فتاوای مفتیانِ دین فروش در حمایت از اعمال خود بود به داشتن لقب مجتهد دین و احیاکننده‌ی شریعت - بنابر آن چه گفته‌اند - بسیار افتخار می‌کرده، به طوری که هنگام مرگ سفارش نموده که نوشته‌های علما را در کفنش بگذارند تا نزد خدا حجت او باشند.

فصل سوم - تاریخ توخش بشر

آن چه در این فصل خواهد آمد ، صحنه‌های بسیار کوتاهی است از یکی از بی‌رحمانه‌ترین و خون‌بارترین جنایات تاریخ بشری که در اواخر قرن هشتم هجری ، به دست استبدادگری اجرا شد که ادعای مسلمانان و زهد و تقوی داشت . این گونه صحنه‌ها ، متأسفانه و سوگمندانه در وقایع تاریخی ایران و جهان نمونه‌های بسیار دارد . اگر در کنار تاریخ تمدن بشر ، "تاریخ توخش بشر و سیر تکاملی آن" توسط استادان تاریخ به رشته‌ی تحریر درآید ، کمک مؤثری خواهد شد برای عبرت آیندگان و آشکار نمودن ذات سُبُعانه‌ی قبیله‌ی القلب‌های متبسم دوران معاصر که تحت عناوین نژاد برتر حقوق بشر ، نظم جهانی و غیره به کشتار دسته جمعی ملت‌های بی‌دفاع و بی‌گناه می‌پردازند و از فروباراندن بمب‌های اتمی و شیمیایی و میکروبی بر مردم غیر نظامی هیچ ابایی ندارند .

الف - منشأ تیمور

تیمور در روز سه‌شنبه ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ هجری قمری (آوریل ۱۳۳۶ میلادی) در شهر "کش" که امروزه به "شهر سبز" معروف است ، در جنوب سمرقند ، واقع در ماوراءالنهر ، به دنیا آمد . پدرش از منتقدان قبیله‌ی "برلاس" بود . تیمور ابتدا مانند سایر اجداد و اقوامش ، زندگی کوچ نشینی داشت . سپس به ماوراءالنهر سفر نمود و با ترکان محلی در آمیخت و به تدریج آداب و رسوم و زبان قدیم خود را از دست داد . رنه‌گروسه تیمور را به هیچ وجه مغول نمی‌داند ، بلکه او را عنصری ترک معرفی می‌کند ^(۱) ولی ابن‌عربشاه نظری مخالف ابراز نموده است . وی می‌گوید که شخصاً در ذیل تاریخی پارسی به نام "المنتخب" دیده است که نسبت تیمور را از طرف زنان [مادر] به چنگیزخان رسانده‌اند. ^(۲) درباره‌ی لقب گورکان ، همین مؤلف می‌نویسد که چون دختران پادشاهان رابه همسری گرفت این لقب که در زبان مغولی به معنی داماد است ، به القاب دیگر او

اضافه شد، "زیرا داماد ملوک و همواره با خاندان پادشاهان در سلوک بوده است." (۱)

ب - علل تهاجمات تیمور

۱- تأمین منافع بزرگان چادر نشین

مورخین، در مورد علل حرکت تیمور و تهاجماتش به سرزمین‌های اطراف، نظریه‌های گوناگونی ابراز کرده‌اند. پنج تن از نویسندگان شرقی معتقدند: "تیمور که می‌کوشید منابع طبقه‌ی فتودال و به ویژه گروه زمامدار آن یعنی بزرگان چادر نشین مغول و ترک را تأمین کند، نقشه‌ی وسیعی برای فتح و تسخیر ایران و هندوستان و قفقاز طرح کرد." (۲) صاحب تاریخ اجتماعی ایران با استفاده از نظر نویسندگان مذکور، می‌نویسد: "تیمور در جنگ‌های غارتگرانه‌ی خود مانند چنگیز و خان‌های جغتایی آسیای میانه می‌کوشید منافع بزرگان چادر نشین مغول و ترک و بزرگان اسکان یافته‌ی تاجیک را آشتی دهد. وی نیک درک کرده بود که بزرگان مزبور فقط هنگامی از جنگ‌های خانگی صرف‌نظر می‌کنند و پشتیبان دولت نیرومند مرکزی خواهند شد که دولت مزبور بتواند جنگ‌های پر دامنه‌ی غارتگرانه‌ای به منظور تسخیر کشورهای دیگر به راه بیندازد تا بزرگان فتودال بدان وسیله اراضی جدید و غنایم فراوان به دست آورند. تیمور که سخت می‌کوشید منابع طبقه‌ی فتودال و به ویژه گروه زمامدار آن یعنی بزرگان چادر نشین مغول و ترک را تأمین کند، نقشه‌ی وسیعی برای فتح و تسخیر اراضی قزل اردو و ایران و هندوستان و قفقاز و کشورهای آسیای مقدم طرح کرد." (۳)

۲- ترقی ماوراءالنهر با غارت کشاورزان

تیمور تلاش می‌کرد با غارت کشاورزان سرزمین‌های تسخیر شده موجبات ترقی و پیشرفت ماوراءالنهر را فراهم آورد. صاحب کتاب امپراتوری صحرا نوردان، می‌نویسد: "در این امپراتوری یک قالب مادی و فیزیکی وجود داشت که همان مرغزار می‌باشد و یک

۱ - ابن عربشاه، ص ۸ - پیگولوسکایا، ص ۴۲۸

۲ - راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴، جلد ۲، ص ۳۵۵

قالب و اساس نژادی و اجتماعی موجود بود که آن خوی و خصلت صحرانوردی ترک و مغول است و این اساس بسیار متین و محکم بود. زیرا فوق العاده سهل و ساده و تابع یک قانون طبیعی بود که شبان صحرانورد و چوپان بیابانگرد را وادار به غارتگری می نمود تا بتواند از زراعت و کشت و کار مردم مقیم و زارع استفاده نماید. بنا و تأسیس و احیای امپراتوری مرغزاران تابع همین قانون جغرافیای انسانی است و بس." (۱)

همچنین به منظور ترقی ماوراءالنهر، تیمور صاحبان جزف را از ممالک فتح شده جمع آوری می کرد و به سمرقند می فرستاد. چنان که می نویسند که تیمور "می کوشید با غارت کشورهای مفتوح نیروهای مؤلدهی ماوراءالنهر را ترقی دهد... [به همین جهت] از ممالک مسخره پیشه‌وران را به ماوراءالنهر می آورد." (۲) از جمله، وی از میان کسانی که از اهالی دمشق زنده مانده بودند. "ارباب فضیلت و صنعت و هر کس را که در فنی از فنون پارچه بافی، جامه دوزی، درودگری، سنگ تراشی، بیطاری، پزشکی، خیمه دوزی، نقاشی، کمان سازی، بازداری و امثال آن دستی داشت گروهی گرد آورده، با سپاهیان خود به سمرقند فرستاد." (۳)

ج - کشتارهای دسته جمعی مردم

برای شناخت بهتر قیام بهلول و آگاهی یافتن از شرایط سخت و طاقت فرسا و دوران تاریک و سیاه این قیام، لازم است گوشه‌هایی از تاریخ توحش این دوران، آدم‌کشی‌ها و جنایات ناجوان مردانه‌ی تیمور و سپاهیان و همچنین ریاکاری‌ها و عوام فریبی‌های دستگاه پلیدش، را ترسیم کنیم:

۱- توجیه دینی کشتارها

تیمور در ایران به چنان اعمال و رفتار ددمنشانه و خونخوارانه‌ای دست زد که با هیچ یک از تفاسیر و تعابیر مورخان و جامعه‌شناسان قابل تطبیق نبوده و نیست. وی که از پشتیبانی و حمایت بخشی از فتودال‌ها و صاحبان اغنام و احشام که توان مقابله با قیام‌های

۱- گروه، ص ۶۸۵ - ۲- پیگولوسکایا، ص ۴۲۹

۳- ابن عربشاه، ص ۱۶۵، همچنین صص ۳۱۲ - ۳۱۰

کشاورزان را نداشتند، برخوردار شده بود، به سرکویی و فرو نشانیدن جنبش‌های مردمی در شهرها و روستاهای ایران پرداخت. نویسندگان شرقی معتقدند: "تیمور تنها چون فاتحی بیگانه وارد ایران نشد بلکه مانند دژخیمی خونخوار و فرو نشاننده‌ی نهضت‌های خلق و در عین حال بازگرداننده‌ی سنن مغولان به ایران گام نهاد. این که تیمور در لشکرکشی‌های خود به ایران از پشتیبانی بخشی از طبقه‌ی فئودال به ویژه بزرگان چادر نشین مغول و ترک که نمی‌توانستند با نیروی خود از عهده‌ی نهضت‌های مردم برآیند برخوردار بود. کاملاً قابل درک است." (۱) تیمور در کشتار مردم بی‌دفاع به خصوص کشاورزان و زارعان ده‌نشین، از مغولان که قتل و غارت خصلت موروثی و غریزه‌ی ذاتی آنان شده بود، گوی سبقت را ربود. زیرا وی به درنده‌خویی حیوانی‌اش، تعصب مذهبی را هم افزوده بود. خود را مأمور مشیت الهی در کشتن مردم مبارزی می‌دانست که به ارتداد و بی‌دینی و کج فکری متهمشان کرده بود. مورخین و نویسندگان متملق نیز لذت جویی دیوانه‌وار و وحشیانه‌ی تیمور را از کشتار دسته جمعی مسلمانان بی‌گناه، جهاد در راه خدا ذکر کرده و آن را حرکتی در راه اعتلای اسلام و گسترش قلمرو مسلمانان دانسته‌اند. تیمور درباره‌ی مردم مؤمن و شیعه مذهب سبزوار و توجیه نقش خود در قتل عام مردم آن دیار چنین نظر می‌دهد: "سکنه‌ی سبزوار همه مرتد بودند و من بعد از این که شهر را گشودم به سربازان خود بشارت دادم که ده سر بریده را به مبلغ یک دینار خریداری خواهم کرد، زیرا من مسلمان هستم و مجاهد فی سبیل الله می‌باشم و ایمان دارم که طبق قانون شرع مطهر اسلام هر کس مرتد است باید به قتل برسد. سربازان من به حسابدارانم یکصد و پنجاه هزار سر بریده تحویل دادند و پانزده هزار دینار دریافت کردند و من دستور دادم که از آن یکصد و پنجاه هزار سر بریده یک هرم (یا یک منار) رو به قبله بسازند تا خدای کعبه بداند که من برای رضای او مردان را نابود نمودم. بعد از این که هرم به ارتفاع سی ذرع بنا گردید، گفتم که حصار شهر سبزوار را ویران کنند." (۲)

در تروکات متن نامه‌ای ذکر شده که منسوب به میر سید شریف نامی است که تیمور او را از

۱ - بیگولوسکایا، ص ۴۲۹

۲ - تیمور گورکانی، منم تیمور جهانگشا، گردآورنده مارسل بریون فرانوی، برجسته‌ی ذبیح الله منصور، متونی، تهران، ص ۲۴

فحول علمای زمان می‌داند. در این مکتوب، از جمله آمده است که "اتفاقی علمای خلف و سلف برین رفته که در سر هر صد سال از حضرت رسالت پناه، الله تعالی برای رواج دین محمدی صلی الله علیه و سلم مجتدی می‌انگیزد و چون درین سر صد هشتم امیر صاحب‌قران دین متین را رواج داده‌اند و در اقطار و امصار عالم دین و اسلام رواج یافته به تحقیق رسید که مروج دین امیر صاحب‌قران است." (۱)

۲- قساوت و سبعت

مورخین در مورد سنگ‌دلی و قساوت تیمور بسیار سخن گفته‌اند و تیمور نیز هرگز نه تنها در صدد اخفای این خوی ذاتی خویش برنیامده، بلکه به آن می‌بالیده است تیمور، خود، صحنه‌ی کشتن سُبُعانه‌ی امیر بخارا را پس از قتل عام مردم آن شهر، چنین توصیف می‌کند: "آن‌گاه امر کردم که افسران و عده‌ای از سربازان من حضور به هم برسانند و اطرافیان امیر بخارا را بر زمین بنشانند و شمشیر از غلاف کشیدم و طوری شمشیر را انداختم که سر امیر بخارا از بدن جدا شد و بر زمین افتاد. می‌خواستم منظره‌ی فوران خون را از شاه‌رگ‌های بریده‌ی امیر بخارا ببینم و وقتی خون او تا ارتفاع یک ذرع و نیم فواره زد و به طرف آسمان رفت، من از فرط شادی به خنده افتادم." (۲) وی در خصوص رفتار با اسیر جنگی می‌گوید: "بعد از این که به چنگم افتاد، امر می‌کنم پوست بدنش را زنده بکنند و اگر بعد از آن زنده بماند، در یک دیگ بزرگ که پر از روغن داغ باشد، بیندازند." (۳) آثار قساوت تیمور را کلاویخو، سفیر دولت اسپانیا در دربار تیمور شخصاً مشاهده کرده است. وی می‌نویسد: "در بیرون دامغان به فاصله‌ی یک تیر پرتاب دو برج دیدیم که بلندی آن‌ها با استخوانِ بر انسان ساخته شده بود. در کنار آن‌ها دو برج دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که اینک به ویرانی افتاده بود." (۴)

د - صحنه‌هایی از تاریخ توختش بشری

حوادث دل‌گزننده و دردناکی که خواهد آمد، نمونه‌هایی از اعمال سُبُعانه‌ی تیمور و

۱ - حسینی تربتی، ص ۱۸۰ ۲ - تیمور گورکانی، ص ۲۰ ۳ - تیمور گورکانی، ص ۴۱
۴ - کلاویخو، ص ۱۸۱

لشکریانش در شهرهای مسلمان‌نشین ایران و سرزمین‌های اطراف است که تاریخ قرون هشت و نُه هجری را به خون آغشته نموده و فصلی سیاه و غم‌بار به تاریخ توحش و بربریت بشر افزوده است.

۱- کوچه‌های خونین - کشتار مردم سبزوار

حدود آبان ماه سال ۷۸۵ هجری قمری برابر با پایان ماه اکتبر سال ۱۳۸۳ میلادی، لشکریان تیمور سبزوار را تسخیر و دژ نیرومند آن را ویران می‌سازند تیمور در سبزوار به کشتار وحشتناکی دست می‌زند و دو هزار نفر را، در جدارهای برجی که بر پا نموده بود، زنده به گور می‌کند. بدین طریق که به فرمان او دست و پای افراد زنده را به ردیف می‌بندند و در کنار یک دیگر قرارشان می‌دهند و روی آن‌ها را با آجر و ملات می‌چینند. (۱) تیمور خود از صحنه‌های دل‌خراشی که در سبزوار آفریده، تصویری این چنین ارائه می‌دهد: "وقتی آفتاب به وسط آسمان رسید، من از دروازه‌های غربی قدم به شهر گذاشتم و مشاهده کردم که کوچه‌ها مستور از لاشه‌ی اموات و خون خشک شده است و وقتی به مرکز شهر نزدیک گردیدم، در بعضی از کوچه‌ها چشمم به جوی خون افتاد و معلوم شد که هنوز کشتار ادامه دارد و خون تازه وارد جوی‌ها می‌شود و به راه می‌افتد چشمم قلبم از مشاهده‌ی کوچه‌های مستور از خون شکفته شد." (۲) در جای دیگر می‌گوید: "آن شب تا صبح زوزه‌ی کفتاران که در سبزوار لاشه‌های مقتولین را می‌خوردند، به گوش می‌رسید و بامداد پرنندگان لاشخور نمایان شدند و به طرف شهر رفتند تا این که سهم خود را از مقتولین بخورند." (۳) در فتح قلعه‌ی سبزوار، تیمور دو هزار نفر را زنده لای چینه قرار می‌دهد و از اجساد آن‌ها مناره می‌سازد. (۴)

۲- زنان بی‌سر - کشتار مردم تاشکند

تیمور در رفتار خود با مردم تاشکند، می‌گوید: "بعد از غلبه، فرمان قتل عام و چپاول را صادر کردم و گفتم تمام مردان شهر را به قتل برسانند و تمام پسران و دختران و زن‌های

۱ - پیگولوسکایا، ص ۴۳۰
 ۲ - تیمورگورکانی، ص ۷۵
 ۳ - تیمورگورکانی، ص ۷۷
 ۴ - راوندی، جلد ۲، ص ۳۵۹

جوان را به اسارت ببرند . بامداد روز دیگر گفتم که مرا در تخت روان جابدهند و به شهر ببرند تا ببینم آیا امر من برای قتل مردهای تاشکند به خوبی اجرا شده است یا نه ، وقتی وارد شهر شدم هنوز سربازانم مشغول چپاول بودند ، ولی کشتار خاتمه یافته بود و اجساد مقتولین در کوچه ها دیده می شد . در بین مقتولین اجساد زن ها هم به چشم می رسید و معلوم می شد چون مقاومت کردند و نخواستند اسیر شوند به دست سربازان ماکشته شدند. " (۱)

۳- تنگنای عطش - کشتار مردم نیشابور

تیمور ، در نیشابور که با دروازه های بسته ای که پشت آن ها سنگ چین شده بود روبه روم می گردد ، به محاصره ی آن جا می پردازد و برای این که کمک روستائیان ساکن در چهار هزار و دوست قریه ی اطراف نیشابور به مردم شهر قطع شود ، سربازان خود را مأمور اشغال آبادی ها می نماید . از طرف دیگر تمام قنواتی را که به شهر منتهی می گردید ویران می کند و بدین وسیله اهالی را در تنگنای اقتصادی و بی آبی قرار می دهد تا زودتر دروازه ها گشوده شود .

روستائیان اطراف شهر را برای ساختن برج های متحرک به بیگاری می کشاند . گله های گوسفند و انبارهای غله ی آنان را در جهت مصرف سپاهیان به زور تصاحب می کند و مقاومت کنندگان را به قتل می رساند . پس از گشوده شدن دروازه ی شرقی نیشابور ، کشتار دسته جمعی مردم آغاز می گردد . تیمور می گوید : " قتل عام سکنه ی شهر تا ظهر ادامه داشت و بعد از آن سربازان من بر حسب اجازه ای که من خود به آن ها دادم ، شروع به چپاول کردند . " (۲)

۴- اسیران زنده در دیوار - کشتار مردم سیستان و استرآباد

تیمور ، در سال ۷۸۵ ، به کشتار جمعی مردم سیستان کمر می بندد و از جمله دو هزار اسیر از زنده زنده در دیواری جا می دهد . چنان که می نویسند : وی " سیستان را مطیع و ویران ساخت و همه جا برج ها و کله منارها از جمجمه ی هزاران مقتول بر پا کرد . " (۳) پس از این

که مردم سیستان تمامی اسب‌ها و سلاح‌های موجود در شهر را تسلیم می‌نمایند، تیمور مردم را به ایتان سوگند مبنی بر این که هیچ‌گونه سلاحی در شهر باقی نمانده است، و او می‌دارد و وقتی از عدم وجود سلاح مطمئن می‌شود به مردم حمله می‌کند. تیمور در سیستان "خون هلاک بگستراند"، سپاه مرگ را به مهمانی خواند، به هر جا بنایی دید، ویران ساخت و به هر گوشه درختی و گیاهی یافت از ریشه برانداخت. در تنی توانی و از چیزی نشانی بر جا نگذاشت. (۱)

وی در شوال سال ۷۸۶ استرآباد را مورد قتل و غارت قرار می‌دهد به طوری که سربازان وی "حتی بر طفلان شیرخوار نیز رحمت نیاوردند و آن‌ها را به دیار عدم فرستادند." (۲)

۵- شهرهای ویران - کشتار سیراس و ازمیر

هفدهم ذی‌الحجه سال ۸۰۲ هجری قمری، تیمور به حوالی سیواس می‌رسد و قول می‌دهد که هجده روزه این شهر را تسخیر کند. "به روز هیجدهم برابر با پنجشنبه پنجم محرم بدان مسلط گشت." (۳) وی ابتدا سوگند یاد می‌کند که دست از خونریزی بردارد و جاه و ناموس مردم را گرامی بدارد. وقتی زد و خورد به پایان می‌رسد، تیمور این‌گونه به سوگند خود وفا می‌کند که "بندهایی گران برگردنشان بر بست و گودال‌هایی ژرف بکنند و ایشان را زنده در آن گودال‌ها افکند. شماره‌ی کسانی که بدان چاه‌ها نگون شده جان سپردند از هزاران بیش بوده است." (۴) یزدی شماره‌ی کسانی را که زنده در چاه‌ها کرده و به خاک بینباشند، چهار هزار تن ذکر (۵) می‌کند. سپس به تاراج و ویران نمودن شهر می‌پردازد و آن شهر را که "در نکویی آب و هوا از دیگر شهرهای اطراف برتر بود، عماراتی نکو بنیاد و بناهایی استوار و مشاهده خیر و اماکن متبرک بسیار داشت"، (۶) به‌طور وحشیانه‌ای با خاک یک‌سان می‌نماید. صاحب ظفرنامه می‌نویسد: "فرمان واجب‌الاذعان صدور یافت. حصار سیواس را از کنگره تا اساس ویران سازند و بر حسب فرموده با زمین هموار ساختند." (۷)

۱- ابن عربشاه، ص ۲۷ ۲- گروسه، ص ۷۰۶ ۳- ابن عربشاه، ص ۱۲۲

۴- ابن عربشاه، ص ۱۲۲ ۵- یزدی، جلد ۲، ص ۱۹۶، همچنین بنگرید به: کلاویخو، ص ۱۴۱

۶- ابن عربشاه، صص ۱۲۳ - ۱۲۲ ۷- یزدی، جلد ۲، ص ۱۹۶

تیمور روز چهارشنبه دهم جمادی الاخر سال ۸۰۵ قلعہ و شہر از میر را تسخیر می‌کند و "مردان و بزرگان را سراسر بکشت. زنان و کودکان را یکایک به اسیری برد. از پیکر کشتگان دیوارها بساخت و از سرهای آنان مناره‌ها برافراشت. هر چه نشان توانگری یافت بر بود و فقر و تهی‌دستی جای‌گزین آن نمود. اندوخته‌های آن تمامی برداشت و آبادی‌ها و خزینه‌ها خشک و تهی فرو گذاشت و چیزی از زرد و سپید برجای نماند و این پیروزی به فال نیک گرفته، نامه‌ی فتح و ظفر بر همه‌ی آفاق فرستاد." (۱) یزدی می‌نویسد: "بر حسب فرمان واجب الاذعان قلعہ و خانہ و سایر عمارات کہ از سنگ و آجر بہ اوج قبہ‌ی دوار برافراختہ بودند، ہمہ را با زمین ہموار کردند و سنگ و آجر و آلات آن را بہ دریا ریختند." (۲)

۶- دجلہ‌ی خونین - کشتار مردم بغداد

ابن عربشاه در مورد جنایات وحشتناک و غم‌انگیز تیمور در بغداد به نقل از قاضی تاج‌الدین احمد نعمانی حنفی حاکم بغداد کہ در اول محرم سال ۸۳۴ در دمشق درگذشته بود، می‌نویسد: "در روز عید قربان آن شہر را بہ قہر بگشود و چنان خواست کہ مسلمانان را در این روز قربان کند. پس بفرمود کہ ہر کس در دفتر و دیوان او نام و سِمَت دارد و در زمرہ‌ی لشکریان و سپاہیان او بہ شمارست از مردم بغداد دو تن را سر بر گرفته بہ درگاہ وی آرد. پس دستہ دستہ و یکایک سرها بر گرفتند و نزد وی بردند و نہر دجلہ از خون کشتگان لبریز کردند و در شمار نود ہزار تن بہ قتل رساندند. بدن‌های کشتگان را در میدان‌ها در انداختند و از سرهای آن‌ها منارہا ساختند. بعضی از سپاہیان کہ بہ مردم بغداد دست نیافتند از مردم شام و دیگر اسیران کہ بہ ہمراہ خود داشتند، بکشتند و برخی کہ از مردان دور ماندند زنان را سر بر گرفتند و کسانی کہ از آن ہم بی‌بہرہ شدند، از یاران و ہمراہان خود، ہر کہ را توانستند بفریفتند و بکشتند و دشمن و دوست را فرق نگذاشتند. زیرا کہ خلاف فرمان تیمور نمی‌توانستند و ہیچ عذری پذیرفته نبود." وی می‌افزاید: "این تعداد از کشتگان کہ بہ شمار آمد، جز آن کسانی است کہ در تنگنای محاصرہ ماندند و جان سپردند یا

خویش به دجله در افکندند و غرقه شدند... از سرهای کشتگان یکصد و بیست میدان ساختند." (۱) یزدی می‌نویسد: "بازار سیاست چنان تیزگشت که دلایل اجل، پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را به یک نرخ می‌فروخت و کانون کین به نوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بدحال به یک منوال بسوخت." (۲) "چون آب دجله از بسیاری خون کشتگان، گونه‌ی سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفه‌های مردگان چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت، حضرت صاحب‌قران گیتی ستان در عشر اول ماه ذی‌الحجه از آن جا به سعادت و اقبال نهضت نمود." (۳)

معینی نظری در مورد کشتار بغداد، می‌نویسد: "بعد از آن به موجب یاساق دست به قتل عام گشادند... چنان که از صعوبت آن مصیبت تا دامن قیامت سینه‌ی بغداد چاک و جامه‌ی مصر در نیل خواهد بود." (۴) تیمور، خود، نیز به این اعمال ددمنشانه اقرار کرده است و می‌گوید بعد از دوماه و چند روز محاصره قلعه و شهر بغداد مسخر گردید و "من به شهر درآمدم و امر نمودم که جمیع مفسدان و اوباش شهر را به قتل رسانند و قلعه و عمارت شهر را انداخته به خاک برابر سازند." (۵)

۷- کوهستانهای خونین - حمله به لرستان

تیمور، در سال ۷۸۸ (۱۳۸۶ میلادی)، به بهانه‌ی این که کوه نشینان لرستان کاروان‌هایی را که به زیارت مکه می‌روند غارت می‌کنند، به طرف لرستان حرکت می‌کند و ضمن تسخیر شهرها و روستاهای سر راه به قتل و غارت اهالی آن‌ها می‌پردازد. حُکام محلی، شهرهایی نظیر نهاوند، بروجرد و خرم‌آباد را رها کرده و از بیم جان می‌گریزند. تیمور بدون روبه رو شدن با مقاومت چندان به آسانی دروازه‌ها را می‌گشاید و به کشتار و غارت مردم دست می‌زند. چنان که وقتی تیمور در یورش پنج ساله‌ی خود که از سال ۷۸۵ شروع می‌شود، پس از عبور از جیحون از راه مازندران به ری و از آن جا به خرم‌آباد می‌رود و هنوز به آن جا نرسیده، ملک عزالدین حاکم لر کوچک می‌گریزد و تیمور پس از

۲ - یزدی، جلد ۲، ص ۲۶۴

۵ - حسینی تربتی، ص ۱۵۰

۱ - ابن عربشاه، صص ۱۷۲ - ۱۷۱

۳ - یزدی، جلد ۲، ص ۲۶۶

۴ - نظری، ص ۳۸۲

آن به نهند برمی گردد. (۱)

۸- تظاهر به دین داری

جنایات بی رحمانه و وحشیانه ای که اشارت شد، به خُبثِ دستانِ ناجوانمردی انجام شده است که به دین داری بسیار تظاهر می کرد و به خود لقب ناجی اسلام و تجدید کننده ی شریعت می داد. درباره ی بی رحمی و مقدس مآبی تیمور، اسقف سلطانیه، معاصر وی، در خاطرات خود می نویسد: "بی رحم تر از این مرد در جهان یافت نمی شود. اگر مقابل چشم او صد هزار مرد و زن و کودک را سر ببرند، کوچک ترین تأثیری در وی نمی کند و بارها اتفاق افتاده که تمام سکنه ی یک شهر را تا آخرین کودک شیرخوار به قتل رسانیده و نه به زن ترحم نموده نه به پیر مردان یکصدساله. تیموری یک به ظاهر در اجرای احکام دین اسلام خیلی دقیق [است] و هر شبانه روز پنج بار نماز می خواند و در ماه صیام روزه می گیرد و من هرگز ندیده ام که شراب بنوشد. اما شنیده ام که پنهانی ب باده گساری می کند." (۲) کلاویخو فرستاده ی پادشاه اسپانیا به دربار بر خلاف این را مشاهده کرده است، وی می نویسد که تیمور افتخار می کرد که مسلمانی است با عقیدت و درست ایمان. مع هذا در ضیافت های متعددی که داده می شد از شراب حرام در شرع اسلام بسیار مصروف می گشت. (۳)

تیمور، بعد از هر کشتار در مسجد متحرکی که همواره برایش حمل می شد، به نماز می ایستاد. وی خود را فقیه و دانشمند نیز قلمداد می کرد و آیات قرآن را به نفع و به رای خود تفسیر می نمود و احکامی را که به کار می برد به حساب اسلام می گذاشت. چنان که در فتح بلاد مسلمین و قتل عام مردان، زن های اسیر را زن های کافران حری اعلام می کرد و به کنیزی گرفتن آنان را دستور می داد. حال آن که این مقررات و احکام به کفار و مشرکین مربوط می شود، نه به پیروان مذاهب توحیدی چه رسد به این که شیعیان و سایر فرق اسلامی مشمول آن احکام قرار گیرند. آن چه مسلم به نظر می رسد این است که تیمور، به رغم ادعاهای خود مبنی بر داشتن علم و اطلاع دینی، عامدانه مردم مسلمان را کافر و مرتد می خوانده است. چنان که برای توجیه قتل عام و غارت مردم سبزواری، آن ها را مرتد

۱ - یزدی، جلد ۱، صص ۲۰۷ - ۲۰۳ و ۲۲۰، نظری، ص ۶۵ و کتبی، ص ۱۵۳

۲ - تیمور گورکانی (خاطرات اسقف سلطانیه)، ص ۲۲۴

۳ - کلاویخو، دیباچه، ص ۲۳

می خواند و در همان حال امیر سبزواری ، علی سیف الدین و شیخ حسام الدین سبزواری عالم مشهور این شهر را مردانی دلیر ، دانشمند و شیعه مذهب توصیف می نماید .^(۱) با وجود این به درخواست شیخ حسام الدین دایر بر انصراف از کشتار مسلمین ، وقعی نمی نهد و از قتل عام و غارت اهالی سبزواری چشم پوشی نمی کند . تیمور می گوید که شیخ حسام الدین به من گفت : "دستور بده که زن ها و پسران و دختران مردم را اسیر نمایند و به بردگی نبرند . گفتیم این دستور هم نمی توانم صادر کنم . سکنه ی سبزواری چون مقاومت کردند ، کافر حربی هستند و مطابق نص آیات قرآن باید زن های آن ها اسیر و برده شوند ." ^(۲)

تیمور ، در خاطرات خود ، دین داری و توجه به شعایر دینی خویش را پس از کشتار مردم و ویران ساختن دمشق ، چنین بیان می کند : "چون جنگ خاتمه یافته بود ، من امر کردم سربازانم دست از کشتار بکشند و آن ها هم دست از قتل عام کشیدند و در عوض شروع به غارت شهر کردند . به نظام الدین شامی گفتم به کسانی که در مسجد عمر هستند بگویند که جنگ تمام شده است و کسانی که زنده مانده اند ، از مجازات مُعاف هستند و می توانند از مسجد خارج شوند . مرد و زن و کودک از مسجد عمر خارج شدند و در شهر متفرق گردیدند و به سوی جاهایی رفتند که خانه هایشان بود و تصور می کردند که مسکن خویش را خواهند یافت . اما به جای خانه ، ویرانه به نظرشان می رسید . بعد از این که مسجد عمر از مردم تخلیه شد من وارد مسجد گردیدم و وضو گرفتم و در محلی که عمر رضی الله عنه آن جا نماز خواند ، به نماز ایستادم و پس از خواندن نماز شکر خداوند را به جا آوردم که به من فرصت داد که بتوانم دمشق را تصرف کنم و در مقام عمر نماز بخوانم ." ^(۳) حال آن که جنایت وی در دمشق موجب سوختن مسجد بزرگ آن شهر می گردد . ابن خلدون در خاطرات خود می نویسد : "از مردم شهر [دمشق] چندین رطل پول جبراً گرفت و همه ی اموال و مراکب و سراپرده ها... ضبط کرد . سپس دستور تاراج خانه های مردم شهر را داد و دارایی و اثاثه ی ایشان را به غارت بردند . اثاثه و لوازم کم ارزش خانه ها که مانده بود سوزاندند و شراره ی آتش از دیوار خانه ها بالا رفت... این حریق چنان دامنه پیدا کرد که به مسجد بزرگ رسید . شراره ها به طاق آن رسید و سرب ها گداخته شد و طاق دیوارهای آن

۲ - تیمور گورکانی ، ص ۷۶

۱ - تیمور گورکانی ، صص ۶۵ و ۷۵

۳ - تیمور گورکانی ، ص ۳۷۰

فروریخت. این کار بسیار ناجوان مردانه و کریه بود." (۱)

تیمور آداب و مراسم دینی را به طور کامل انجام می داد. در "روز چهارشنبه غره‌ی شوال المبارک... به اقامت نماز عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال مایرید و تقدیم سایر مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و از آن جاکوچ کرد." (۲) اسقف سلطانیه می نویسد که تیمور، پس از کشتار دمشقیان، یک گنجره‌ی بزرگ از علمای اسلامی تشکیل داد تا راجع به قرآن بحث کنند. (۳)

تیمور در تزوکیات می گوید: "از جمله تزوکیاتی که بر دولت و سلطنت خود بر بستم اول این بود که دین خدا و شریعت محمد مصطفی (ص) را در دنیا رواج دادم و همیشه و همه جا تقویت دین اسلام نمودم." (۴) در جای دیگر می گوید: "اول تزوکی که از مشرق دلم سرزد رواج و تقویت شریعت محمدی بود صلی الله علیه و سلم و در ممالک و اقطار و امصار عالم دین اسلام و شریعت خیرالانام را رواج دادم و سلطنت خود را به شریعت آراسته ساختم... به هر مملکتی شیخ الاسلامی فرستادم که اهل اسلام [را] از معاصی باز دارد و امر معروف نماید و امر کردم که در هر شهری مساجد و خانقاه‌ها [را] تعمیر نمایند... و علما و مدرّسان به هر شهری تعیین کردم که اهل اسلام را مسائل دینی و عقاید شرعی تعلیم دهند و علم دین [را]، از تفسیر و حدیث و فقه، به مسلمانان درس گویند." (۵) به هر حال، علت اصلی تظاهر تیمور به دین داری و حمایت از اسلام را - چنان که گفته اند - باید بر خوردار شدن وی از نیروی مادی و معنوی مسلمانان دانست. (۶)

پرونده‌ی مکتوبات و مطالعات فریشتی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱ - فیثیل، ص ۶۱
 ۲ - یزدی، جلد ۱، ص ۴۰۸
 ۳ - تیمورگورکانی (خاطرات اسقف سلطانیه)، ص ۴۲۶
 ۴ - حسینی تربتی، ص ۱۵۸
 ۵ - حسینی تربتی، صص ۱۷۸ - ۱۷۶
 ۶ - مشکوتی، ص ۲۸۰

فصل چهارم - قیام بهلول نهاوندی

الف - سابقه و علل گرایش مردم منطقه به اسلام و تشیع

۱- علت گرایش مردم منطقه به اسلام

بر اساس یافته‌های باستان شناسان ایرانی و خارجی، قدمت شهر نهاوند به حدود شش هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد.^(۱) از دوران قبل و بعد از مادها، منطقه‌ی نهاوند شاهد جنگ‌های متعدد، حکومت‌های سلسله‌های مختلف ایرانی و بیگانه و ستمگری‌های شاهان خودی و مهاجم بوده است و نظام طبقاتی و تبعیض پادشاهان و حکام گذشته، به ویژه سلاطین ساسانی را با تمام وجود تجربه کرده است. در این منطقه که نزدیک مرز سرزمین‌های متصرفی اسلام بود، نخستین بار در اواخر دوران ساسانیان، شعارهای عدالت خواهانه و مترقی اسلام طنین افکن شد و در دل و جان روستائینان و اقشار زحمت‌کش و پیشه‌وران خرده پای شهری نفوذ کرد. روستائیان که خارج از قلعه‌های سربه فلک کشیده‌ی شهر می‌زیستند، از نزدیک رفتار سربازان مسلمان را دیده و با برخوردهای خشونت‌آمیز و خفت بار سربازان ساسانی مقایسه کرده بودند. به همین جهت، دل ساده و پاک خود را به شعارهای برادری و برابری مسلمانان سپردند.

۲- علل گرایش مردم منطقه به تشیع

(الف) مشاهده‌ی عدالت علی بن ابی طالب (ع) از نزدیک

اولین جرقه‌ی آتش عشق علی بن ابی طالب (ع) و خانواده‌ی وی، اندک زمانی پس از جنگ نهاوند در دل ایرانیان، به ویژه بزرگان و سران سپاه ایران که از نهاوند همراه

۱- بنگرید از جمله، به: گبرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶، صص ۱۰-۸ و همچنین مشکور، دکتر محمد جواد، ایران در عهد باستان، اشرفی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۴۱ و مشکور، دکتر محمد جواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۱۰

خانواده‌هایشان به عنوان اسیر جنگی در حجاز حاضر بودند ، زده می‌شود . در دوران حکومت خلیفه‌ی دوم ، بنابر قول بسیاری از مورخین ، امام علی (ع) در غالب مسائل عمده ، مشاور خلیفه بوده و مانع اتخاذ بسیاری از تصمیمات نادرست می‌شده است . از جمله نوشته‌اند که امام علی (ع) هنگام ورود اسرای ایرانی و خانواده‌هایشان به مدینه حضور داشته و نقش مهمی در ممانعت از بدرفتاری با آنان ایفا نموده است .^(۱)

ایرانیان اسیر با دیدگان تیزبین خود ، به زودی تفاوت رفتار و شیوه‌های برخورد و قضاوت حکومت را با گفتار و کردار و قضاوت امام علی (ع) و یاران وی دریافتند و از همان جا به اسلام واقعی که علی (ع) اسوه‌ی بلامنزاع آن بود ، دل و جان سپردند و نتیجه گرفتند که برداشت امام از اسلام بر واقعیت دین محمد (ص) انطباق کامل دارد . موضوع شکایت یکی از اسیران ایرانی اهل نهاوند به نام فیروز از ارباب خود ، نزد خلیفه‌ی دوم و پاسخی که از وی می‌شنود ، مؤید این واقعیت است .

صاحب مروج الذهب داستان برخورد فیروز نهاوندی را با خلیفه دوم ، چنین نقل می‌کند: "عمر اجازه نمی‌داد هیچ کس از عجمان وارد مدینه شود . مغیره بن شعبه بدو نوشت من غلامی دارم که نقاش و نجار و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند است . اگر مناسب دانستی اجازه بده او را به مدینه بفرستم و عمر اجازه داد . مغیره روزی دو درهم از او می‌گرفت . وی ابولؤلؤ نام داشت و مجوسی و اهل نهاوند بود و مدتی در مدینه بود . آن گاه پیش عمر آمد و از سنگینی باجی که به مغیره می‌داد شکایت کرد . عمر گفت چه کارهایی می‌دانی گفت نقاشی و نجاری و آهنگری . عمر گفت باجی که می‌دهی در مقابل کارهایی که می‌دانی زیاد نیست و او غرغرکنان برفت ."^(۲) صاحب حبیب‌السیر درباره‌ی شکایت فیروز و پاسخ عمر می‌نویسد: "هم در آن اوان غلام مغیره بن شعبه که موسوم به فیروز بود و ابولؤلؤ کنیت داشت و به زعم اهل سنت و جماعت مجوسی یا نصرانی بود و شیعه او را باباشجاع الدین خوانند و در سلک اهل اسلام منتظم دانند نزد خلیفه‌ی ثانی رفته

۱ - بنگرید ، از جمله ، به : ژایگر ، رودولف ، خداوند علم و شمشیر ، ترجمه‌ی ذبیح الله منصوری ، کتاب‌فروشی ایرانیان ، تهران ، ۱۳۴۸

۲ - مسعودی ، ابوالحسن علی بن حسین ، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده ، چاپ پنجم ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۷۴ ، جلد ۱ ، ص ۶۷۷

از کثرت مطالبه‌ی مالک خود شکایت نمود. امیرالمؤمنین عمر پرسید که چه هنرداری؟ فیروز گفت آهنگر و نجار و نقاشم و فاروق اعظم رضی الله عنه باز سؤال کرد که روزی مغیره از تو چه مبلغ می‌طلبد؟ جواب داد دو درم و قولی آن که چهار درم. عمر گفت که با وجود این همه هنر آن چه مغیره از تو می‌طلبد مناسب است. غلام مغیره از شنیدن این سخن متغیر شد. عمر گفت که ای ابو لؤلؤ شنیده‌ام که آسیای بادی می‌توانی ساخت، چه باشد که اگر جهت آرد کردن غلات بیت‌المال آسیای گردان سازی. فیروز جواب داد که برای تو آسیایی سازم که تا چرخ دوار دایر باشد اهالی هر بلاد و اعصار از آن بازگویند و از مجلس بیرون رفت. (۱)

مقدسی می‌گوید که ابو لؤلؤ "نزد عمر آمد و از سرورِ خویش مغیره شکایت کرد که او را می‌زند و کارهای دشوار بر او تحمیل می‌کند و از او خواست تا با مغیره در این باب گفت و گو کند و از دشواری کار و رنج ابو لؤلؤ بکاهد. چرا که وی عیالمند است. عمر بدو گفت: از خدا و پیامبر او پرهیز و از سرورِ خویش فرمانبرداری کن. آن غلام دیگر بار به شکایت آمد و عمر همان سخن پیش را تکرار کرد و سپس از او خواست که برای او آسیایی بسازد. غلام گفت: آسیایی برای تو خواهم ساخت که عرب درباره‌اش داستان‌ها بگویند." (۲) وی می‌افزاید که عمر ابو لؤلؤ را سگ خطاب کرد و ابو لؤلؤ بر وی خشم گرفت. چرا که مغیره با وی نیک رفتاری و گذشت نکرد. (۳)

رنج مزمن و متمادی فیروز از ستم ارباب خود، قضاوت و پاسخ سرد و غیر عادلانه‌ای که از خلیفه دیده و شنیده بود و احساس نومیدی و یاسی که از نیافتن فریادرس و حق‌جویی عادل، در وی پدید آمده بود، ناچارش نمود که خود کمر همت بر بندد و داد خویش بستاند. به همین جهت، در سحرگاه یکی از روزهای سال بیست و سه هجری خلیفه‌ی دوم را به قتل می‌رساند و خود را نیز از پای در می‌آورد. (۴)

- ۱ - خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواندمیر، حبیب السیری اخبار تاریخ بشر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، خیام، تهران، ۱۳۶۲، جلد ۱ ص ۴۸۹
- ۲ - مقدسی، مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، مقدمه و ترجمه و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران، ۱۳۷۴، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۲
- ۳ - مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۲
- ۴ - مقدسی می‌گوید که مردم او را گرفتند و کشتند. مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۵ ولی مسعودی

پس از کشته شدن خلیفه، پسرش عبیدالله خشمگین می‌گردد و به رسم جاهلیت به خانواده‌ی فیروز و سایر ایرانیان اسیر حمله‌ور می‌شود و دو تن از فرزندان بی‌گناه ابولؤلؤ را به قتل می‌رساند. سپس هرمان سردار اسیر ایرانی را که در آن تاریخ بیمار بود، از پای در می‌آورد. بعد از ارتکاب این جنایات، به قتل عام همه‌ی اسیران ایرانی در مدینه تصمیم می‌گیرد که گروهی مانع او می‌شوند. ^(۱) علی بن ابی طالب (ع) و عده‌ای دیگر از مهاجرین و انصار که از ادامه‌ی جنایات عبیدالله جلوگیری کرده بودند، قصاص وی را به سبب کشتن مسلمانان بی‌گناه خواستار می‌شوند. ولی عثمان این درخواست شرعی مؤمنین را نادیده می‌گیرد. ابن غمض عین و تبعیض را صاحب کتاب البدء و التاریخ به عنوان یکی از دلایل محاصره‌ی خانه‌ی عثمان ذکر می‌کند و می‌نویسد: "دیگر این که عبیدالله بن عمر، هرمان را به خاطر پدرش بکشت و همچنین دو فرزند از ابولؤلؤ را [بکشت] و عثمان او را قصاص نکرد." وی همچنین می‌نویسد: "عبیدالله بن عمر بن خطاب به روزی که عمر کشته شد شمشیر خویش را بیرون کشید و بر ایرانیان مقیم مدینه حمله آورد. هرمان و دو دخترش را و ابولؤلؤ و مردی را که جفینه نام داشت، کشت." ^(۲) مسعودی می‌گوید: "عبیدالله بن عمر از ترس آن که علی (ع) قصاص هرمان را از او بگیرد، پیش معاویه رفته بود. زیرا ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه که عمر را کشت در سرزمین عجم غلام هرمان بوده بود و چون عمر کشته شد عبیدالله به هرمان حمله برد و او را کشت و گفت هر چه ایرانی در مدینه و جاهای دیگر هست به جای پدرم می‌کشم. ولی هنگامی که عمر کشته شد هرمان بیمار بود و چون خلافت به علی رسید می‌خواست عبیدالله بن عمر را به قصاص هرمان بکشد که او را به ناحق کشته بود و او نیز به معاویه پناه برد." ^(۳) در جنگ صفین عبیدالله بن عمر، به حمایت از معاویه در مقابل امام علی (ع) ظاهر می‌شود. امام "بانگ برآورد که «ای پسر عمر وای بر تو، برای چه به جنگ من آمده‌ای؟ به خدا اگر پدرت زنده بود با من جنگ نمی‌کرد.» گفت: «به خون خواهی عثمان آمده‌ام.» گفت: «تو خون خواه عثمان شده‌ای در صورتی که

می‌گوید که وی خودکشی کرده است. مسعودی، جلد ۱، ص ۶۷۷

۱ - مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۵

۲ - مسعودی، جلد ۱، ص ۷۳۶

۳ - مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۷۸۷ و ۸۷۰

خدا خون هرمان را از تو می خواهد." (۱) اصرار علی بن ابی طالب (ع) بر اجرای کامل احکام دین، حمایت از ستم‌دیدگان و بی‌پناهان و مساوی دانستن عرب و عجم موجب می‌شود که شکوفه‌های مهر مولای متقیان، از همان آغاز در دل‌های تازه مسلمانان این منطقه که در آن ایام به عنوان اسیر در حجاز به سر می‌بردند، جوانه زند. چنان که در زمان خلافت امام (ع) به حمایت وی کمر می‌بندند و در اغلب نبردهای ایشان، از جمله در جنگ صفین، به یاری‌اش می‌شتابند و با لشکر ناپاکان شام می‌جنگند.

(ب) مشاهده‌ی جاهلیت و عصیّت خلفای اموی و عباسی

مردم این منطقه در دوران طولانی خلافت اموی و عباسی دریافته‌اند که همان شاهان ستمگر گذشته، اینک ردای خلافت پوشیده و با شمشیرهای برهنه‌ی ظلم و تبعیض و عصیّت بر پیکرشان زخمی عمیق‌تر و کاری‌تر می‌زنند.

مردم نهاوند، از یک سو می‌دیدند که در اجرای سیاست تبعیض و عصیّت علیه مردم ایران، دستگاه خلافت اموی گروه‌کثیری از تازیان را به منظور تقویت نفوذ اعراب برای سکونت دایم به ایران می‌فرستد. مثلاً معاویه بن ابی‌سفیان در سال ۶۷۲-۶۷۱ میلادی، پنجاه هزار سپاهی عرب را با خانواده‌هایشان به نیشابور و بلخ و سایر نقاط ایران اعزام می‌کند تا در آن نقاط سکونت اختیار نمایند و به همه‌ی آنان خانه و زمین می‌دهد. (۲) یا پسرش یزید، به منظور تسهیل در انتقال اراضی ایران به دست اشراف عرب، اراضی وسیعی را در ناحیه‌ی دینور به حاکم عرب نهاوند و دینور و حلوان هدیه می‌کند و حاکم مزبور قلعه‌ی مستحکم بزرگی به سبک ساختمان‌های محلی در این نقطه برای خود بنا می‌نماید. (۳) از سوی دیگر، متوجه می‌شوند (مردم نهاوند و منطقه) که خلافت حاکم در سرزمین عراق و حجاز، به ریختن خون بهترین فرزندان اسلام و منادیان آزادگی و ستم ستیزی دست یازیده است. این اعمال خلفای اموی، موجب برانگیخته شدن نفرت و دشمنی بیشتر توده‌های مردم و زحمت‌کشان این منطقه و سایر شهرها و روستاهای ایران می‌شود به

۱ - مسعودی، ج ۱، ص ۷۲۸

۲ - خلیفه‌ی دوم اموی که از سال ۶۱ تا ۶۴ هجری برابر با ۶۸۰ تا ۶۸۳ میلادی حکومت کرد.

۳ - پیگولوسکایا، ص ۱۶۵

همین جهت ، مردم نهاوند ، از همان قرون اولیه ی پس از اسلام ، شیعه ی امام عادلان علی بن ابی طالب و فرزندان وی می شوند و حسین وار بر خلفا می شوردند و از مبارزان و مخالفان آن ها حمایت می نمایند . از قحطبه ، سردار ابو مسلم خراسانی که علیه خلیفه ی اموی می جنگید ، پشتیبانی می کنند و پیروزی وی را در دشت اسپندهان نهاوند (سال ۱۳۲ هجری - ۷۴۹ میلادی) بر قشون صد هزار نفری خلیفه که با تجدید قوا و تجهیزات کامل از کرمان مراجعه می کردند فراهم می سازند . این پیروزی مقدمه ای برای پیروزی در جنگ زاب ^(۱) (۱۳۳ هجری - ۷۵۰ میلادی) و سقوط کامل امویان می گردد . ^(۲)

در دوران خلفای عباسی ، مردم این دیار مانند مردم بسیاری از مناطق ایران ، خیلی زود در می یابند که اینان نیز راه امویان را پیش گرفته اند و پیشوایان راستین مردم را با انواع تیرنگ ها خانه نشین و سرکوب می کنند و یا در زندان ها و پادگان های خود به شهادت می رسانند . لذا ، مردم مبارزات جدیدی را علیه عباسیان آغاز می کنند . از جمله شهر و روستاهای نهاوند ، کانون مبارزه علیه خلفای جبار عباسی می گردد . کوه چهل نابالغان یادگار باقی ماندگان مبارزانی است که بر اثر تعقیب سربازان ظالم این حُکام به کوه های حوالی شهر گریخته و در آن جا به شهادت رسیده اند . ابوطاهر هراوانی که از فدائیان اسماعیلی بوده است ، در رمضان سال ۴۸۵ هجری قمری این منطقه را برای کشتن خواجه نظام الملک که با دستگاه سلجوقیان سازش و از خلفای بغداد در جهت کسب مال و منال برای خود و نزدیکانش تبعیت می کرده ^(۳) و به شیعیان خیانت نموده و آنان را سنگ و ملمون و فاسد می خواند ^(۴) ، مناسب می یابد . وی با مبارزان این منطقه که راه های صعب العبور را می دانسته اند ، تماس می گیرد و از حمایت و راهنمایی آنان بهره می برد .

۲ - پیگولوسکایا ، ص ۱۷۴

۱ - رودخانه ی زاب بزرگ ، یکی از شاخه های دجله

۳ - کشاورز ، کریم ، حسن صباح ، ابن سینا ، تهران ، ص ۵۶

۴ - نظام الملک ، ابوعلی حسن بن نظام الملک ، سیاست نامه یا سیر الملوک ، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی ، تهران ، ۱۳۱۰ ، ص ۲۷۹

ب - شیعه ، مذهب توده‌های روستایی و اقشار تهی‌دست شهری

مردم نهاوند ، پس از آن نیز ، همواره علیه ستمگری‌های مغولان و ایرانیان خیانتکاری که برای حفظ جان و مال و مقام با آنان همکاری و اعمالشان را توجیه می‌کردند به مبارزات آشکار و پنهانی خود ادامه می‌دهند. این مردم ، همان گونه که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری توصیفشان می‌کند "بر مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری" (۱) بودند. بسیاری از جغرافی دانان و سیاحانی که بعد از اسلام تا قیام بهلول از این منطقه دیدن کرده‌اند ، در نوشته‌های خود ، وجود دو مسجد جامع را در کنار اوضاع طبیعی و جغرافیایی نهاوند ذکر می‌کنند و بر آن تأکید دارند. به نظر می‌رسد این تأکید در آن روزگاران برای نشان دادن میزان نزدیکی مردم به مذهب و تا حدی نمایش سطح بینش اسلامی مردم و نفوذی که مذهب داشته ، صورت گرفته است. ابن حوقل سیاح و جغرافی‌دان عرب ، در سال ۳۶۷ هجری قمری (۹۷۷ میلادی) نهاوند را در شمار شهرهای سرزمین جبال ذکر نموده است (۲) و می‌گوید: "شهر نهاوند بر کوهی قرار گرفته و بنای آن از گل و دارای چشمه‌ها و باغ‌ها و میوه‌های فراوان و خوب است و از میوه‌ی آن به عراق می‌برند. دو مسجد جامع دارد یکی قدیم و دیگری جدید است." (۳)

صاحب حدود العالم من المشرق الی المغرب ، در سال ۳۷۲ هجری قمری ، زیر عنوان سخن اندر ناحیت جبال و شهرهای وی ، از نهاوند به شهری که "اندر وی دو مزگت جامع است و جایی با نعمت بسیارست" نام می‌برد. (۴) اصطخری ، در نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری می‌نویسد: "نهاوند بر کوهی نهاده است. رودبارها و بوستان‌ها و میوه‌ی بسیار دارد و دو مسجد آدینه دارد؛ یکی نو و یکی کهن." (۵)

۱ - مستوفی قزوینی ، حمدالله بن ابی بکرین محمدبن نصر ، نزهة القلوب ، به اهتمام دبیر سیاتی ، طهوری ، تهران ، ۱۳۳۶ ، ص ۸۳

۲ - ابن حوقل ، ابی القاسم بن حوقل النصبی ، صورة الارض ، چاپ لیدن ، ۱۹۳۹ ، ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ص ۱۰۲

۳ - ابن حوقل ، ص ۱۱۱

۴ - حدود العالم من المشرق الی المغرب ، مؤلف نامعلوم ، به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ ، ص ۱۴۱

۵ - اصطخری ، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری معروف به کرخی ، المسالك و الممالک ، لیدن ، ۱۹۲۷ ، به کوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۰ ، ص ۱۶۵

پنج نفر از محققان شرقی در خصوص وضع مذهب در قرن هشتم میلادی ایران از قول آکادمیسین و.و.بارتولد، می‌نویسند: "در ایران قرون وسطی مذهب شیعه بیشتر در محیط روستایی رواج داشته و غالباً لفافه‌ی عقیدتی نهضت‌های خلق را تشکیل می‌داده است" و ادامه می‌دهند که "این نکته نیازمند توضیح است [که] مذهب تشیع در محیط روستایی پدید نیامد و مبین منافع روستائیان نبود. ولی در معتقدات شیعیان نکاتی وجود داشت که حسن توجه روستائیان را جلب می‌نمود. نخست این که در تمام دولت‌های فتوادل ایران تسنن دین رسمی و حاکم بود و تشیع مورد ایذا و تعقیب قرار می‌گرفت. دیگر این که عقیده‌ی اصلی شیعیان دایر بر این که پیشوای قانونی و مشروع جامعه‌ی اسلامی فقط می‌تواند از اولاد علی (ع) باشد، در میان عامه‌ی مردم چنین تعبیر می‌شد که سلاله‌ی حاکم در ایران و مذهب تسنن که مذهب رسمی آن است قانونی و مشروع نمی‌باشد. دیگر این که احترام به شهدا (علی، حسین و سایر ائمه علیهم‌السلام) در مذهب شیعه مقام مهمی داشت. به این دلایل مذهب تشیع موافق امیال قلبی روستائیان مظلومی شد که سراسر زندگیشان غالباً با شهادت و رنج ممتد و مستمر همراه بوده است. بیش از همه‌ی مراتب فوق، موضوع انتظار ظهور مهدی [عج] برای عامه‌ی مردم جذاب بود... شیعیان معتقد بودند که حضرت مهدی زنده است و دیر یا زود ظهور خواهد کرد و نظامات ظالمانه‌ای را که ستیان برقرار کرده‌اند خواهد انداخت و رسوم و مقررات صدر اسلام را احیا خواهد کرد. مردم تصور می‌کردند که با ظهور مهدی [عج] خراج و بیغار و عوارضی که برخلاف شریعت است لغو و عدالت و مساوات اجتماعی میان تمام مسلمانان برقرار خواهد شد. بدین طریق امام مهدی [عج] در نظر خلق چون رهایی‌بخش مردم از چنگال احتیاج و ظلم و ستم بود، بدین سبب انتظار مهدی [عج] در نهضت‌های مردم ایران در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم مقام مهمی داشت." (۱)

در نهانند نیز، مانند بسیاری دیگر از مناطق ایران، از قرون اولیه‌ی پس از اسلام، مذهب شیعه، معتقدات قشرهای پایین و تهی‌دست شهری و توده‌های روستایی را تشکیل می‌داد. بر اساس و مبنای این مذهب حرکت‌های عدالت خواهانه در طول تاریخ

هزار و چهارصد ساله‌ی این منطقه ادامه داشته است. حمدالله مستوفی، ضمن این که نهاوند را جزء مناطق محدود شیعه نشین ایران ذکر می‌کند، می‌نویسد: "تشیع در نزد عامه‌ی مردم ایران رونق داشت و با وجود این که شیعیان در اقلیت بودند مع هذا این اقلیت مهم و فعال بود." (۱)

ج - شرایط اجتماعی و اقتصادی روستائیان و اقشار تهی‌دست شهری در دوران قیام بهلول

۱- شرایط اجتماعی

به سبب کوهستانی بودن نهاوند و وجود روستاهای بسیار و پراکنده در این منطقه، خان‌ها و فئودال‌های بزرگ قادر به کنترل کامل روستائیان نبودند. امور روستاها غالباً به وسیله‌ی مباشرین و کدخدایان برگزیده از میان خود روستائیان اداره می‌شد. مالکان بزرگ، معمولاً سالی یک بار شخصاً به منظور نظارت در وصول بهره‌ی مالکانه‌ی خود از دهقانان، به املاک تحت تصرف خود سر می‌زدند و غالباً وصول مالیات از زارعان توسط عمال حکومت انجام می‌شد. (۲) کدخدایانی که از طرف مالکان بزرگ در دهات به نظارت بر کار روستائیان مشغول بودند، چون خود آن‌ها عموماً روستایی و با اهالی خویشاوند بودند، غالباً به سمت کشاورزان گرایش داشتند و به صورت پنهان و آشکار در برابر مالکان از آنان حمایت می‌نمودند. گاهی تجاوزات مهاجمین و فشارهای مالکین بر کدخدایان محلی بیشتر از تعدیات بر روستائیان معمولی بود. این شرایط اجتماعی حاکم بر منطقه، باعث شده بود که روستائینان این سامان، در پذیرش و انتشار اندیشه‌های آزادی خواهانه‌ی مذهب تشیع آزادی بیشتری داشته باشند و در بین آنان شعارهای ضد ظلم و ستم علیه حکام بیشتر نفوذ نماید. پناه دادن به مبارزان و سادات تحت تعقیب دستگاه جابر خلفا توسط روستائیان، نمونه‌ی بارزی از این واقعیت است. دهقانان زحمتکش و قشرهای تهی‌دست شهر با فقر و

۱ - مستوفی قزوینی، صص ۲۸ - ۳۱ و ۶۹ - ۴۰

۲ - لمبتون، دکتر آن. ک.س.، مالک و زارع در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

محرومیت می ساختند و با پیشه کردن قناعت تلاش داشتند که هرگز تن به خواری ندهند. این محرومان از مهاجمین ستمگر متنفر بودند و خود را از ماموران دولتی پنهان می کردند و در موقع مناسب به نهضت های آزادی بخش ضد ظلم می پیوستند. چنان که خیلی زود گرد بهلول جمع شدند و نماینده ی تیمور را از میان برداشتند.

۲- شرایط اقتصادی

عمده ترین اقسام اجتماعی ساکن در شهر نهند، عبارت بودند از (۱) اشراف و خرده مالکین و خان های محلی، (۲) بازاریان عمده (۳) صنعتگران و پیشه وران جزء (۴) کارگران ساده، (۵) روحانیون رسمی و آموزگاران که بیشتر به دو قشر اول وابسته بودند. در میان این گروه های اجتماعی، کارگران ساده محروم ترین قشر بودند و بیش از همه تحت فشارهای اقتصادی قرار داشتند. تعداد صنعتگران و پیشه وران که تأمین کننده ی نیازهای روستائیان اطراف شهر بودند، بیش از سایر طبقات بود و فشار مالیات های سنگین و زورگویی محصلین (وصول کنندگان مالیات) و داروغه ها، پشت آنان را خم کرده بود. فریاد در گلو مانده ی آنان، به منزله ی آتشی زیر خاکستر بود. آنان همواره مترصد فرصتی بودند تا بر ظالمان و زورگویان عصر خویش بشورند.

در اواخر دوران مغول و سراسر دوره ی تیمور، روابط خانخانی و بزرگ مالکی بر روستاهای ایران و این منطقه حاکم بود. روز به روز بر دارایی و املاک مالکان بزرگ افزوده می شد و فشار و ستم بر کشاورزان افزون تر می گردید. روش های حاکم بر روابط کشاورزی و اوضاع و خامت بار دهقانان، تولیدات کشاورزی را به سرحد نابودی رسانده بود. می گویند دهقانانی که محتاج به تهیه ی بذر می شدند، گاهی از فرط تنگ دستی بذر تحویلی دیوان دولتی را، به جای کاشتن، مصرف می کردند.

عشال حکومت، اعم از مرکزی و محلی، چنان به دوشیدن مردم و گرفتن آخرین رمق های اقتصادی مناطق مختلف مشغول بودند که وقتی مأموران مالیاتی به دهی نزدیک می شدند، روستائیان ده را ترک می کردند و در کوهستان ها، غارها و کاریزها پنهان می شدند. کلاویخو، رئیس تشریفات پادشاه اسپانیا، جهان گرد بیگانه ای که در دوره ی تیمور به اتفاق هیتی به ایران سفر کرده است، در سفرنامه ی خود می نویسد هنگام ورود به

یک روستا، مأمور همراه که اعزامی از سوی تیمور بود اولین فرد روستایی را که می‌یافت، دستار به گردنش می‌انداخت و او را کشان کشان می‌برد تا هر چه زودتر رئیس ده را به آنان نشان دهد. همین که کدخدا ترسان و لرزان حاضر می‌شد، مأمور بدون درنگ او را چند شلاق می‌زد و چند ناسزا می‌گفت و در حالی که کدخدا به خاک افتاده بود دستور تیمور را به او ابلاغ می‌کرد. (۱) کلاویخو ادامه می‌دهد که "به همین علت مردم آبادی‌های بر سر راه چون از آمدن تاتاران آگاه می‌شوند و چون می‌دانند که (این تاتاران) سواران تیمور که برای اجرای دستوری می‌روند چگونه مردمی هستند، چنان با منتهای سرعت می‌گریزند که گویی ابلیس به دنبال آنان روان است. بازرگانان دکان‌های خویش را فوراً تخته می‌کنند و مانند دیگران می‌گریزند و در خانه‌های خود پنهان می‌شوند." (۲) "به راستی که چون این‌ها (تاتاران) به آبادی داخل می‌شوند چنان اغتشاش و جنجالی به راه می‌اندازند و چنان بی‌رحمانه و ستمگرانه رفتار می‌کنند که گویی خود ابلیس به آن جا آمده است." (۳)

تیمور، چون خود از قبایل بیابان‌گرد بود، پس از استیلای بر ایران از دارندگان اغنام و احشام بزرگ تا حدی حمایت می‌کرد و می‌کوشید منافع طبقه‌ی فئودال، به ویژه گروه زمامدار آن یعنی بزرگان چادر نشین مغول و ترک را تأمین کند. چنان که می‌گویند نقشه‌ی فتح سرزمین‌های ایران و سایر کشورها و غارت آنان در جهت ترقی ماوراءالنهر به همین منظور بوده است. (۴) در این دوران زمین‌های وسیعی از مناطق روستایی به عناوین مختلفی نظیر "سیورغال" (۵) که مشمول برخی معافیت‌های مالیاتی بود (۶) و "تیول" (۷) به عوامل، خویشاوندان و دست‌نشانندگان سلطه‌گر اعطا می‌شد. (۸) چنان که می‌نویسند: "تیمور اراضی

۲ - کلاویخو، صص ۱۹۶ - ۱۹۵

۱ - کلاویخو، صص ۱۹۶ - ۱۹۵

۴ - راوندی، جلد ۲، صص ۳۵۵

۳ - کلاویخو، صص ۱۹۶

۵ - سیورغال که کلمه‌ای است مغولی به معنی هدیه، عبارت بود از مقدار زمینی (از یک ایالت تا یک ده) که سلطان به تابعان خود هدیه می‌کرد تا پشت در پشت از آن بهره‌گیرند. صاحب سیورغال موظف بود برای سلطان خدمت لشکری انجام دهد و برای سپاه فئودالی عده‌ی معینی سوار از افراد سیورغال که تابع و مربوط به وی بودند گسیل دارد. پیگولوسکایا، صص ۴۴۷

۶ - صاحبان موروثی سیورغال گذشته از معافیت مالیاتی، از حق معافیت قضائی و اداری نیز برخوردار بودند تمام مأموران قلمرو سیورغال از طرف صاحبان سیورغال معین می‌شدند و فقط و فقط تابع آنان بودند.

۷ - "تیول" یعنی زمینی که دارنده‌ی آن می‌توانست مالیات آن‌جا را موقتاً برای خود وصول کند، لمبتون، صص ۲۰۶

۸ - پیگولوسکایا، صص ۴۴۷

فراوانی را به رسم سیورغال میان سران لشکری خود و فتودال‌های بزرگ ایرانی که جانب وی را گرفته بودند، تقسیم کرد.^(۱)

این گونه اعمال باعث شد که اصول اسلامی حاکم بر کشاورزی از قبیل احیای موات که طبق آن هر کسی که زمینی را احیا کند، می‌تواند مالک آن شود، جای خود را به طرز تفکر خانخانی و تیول‌داری بدهد. روابط دوستانه و عادلانه‌ای که سابقاً بین دهقانان و مالکان کوچک در بسیاری از مناطق وجود داشت، با پیدا شدن بزرگ مالکان و از میان رفتن روابط عاطفی دو جانبه، به سرعت از بین رفت و احساس تسلط بیگانه و روابط زورمدارانه جای‌گزین آن شد. "در این مرحله‌ی تاریخ ایران (از ۱۳۳۰ تا ۱۳۹۰ میلادی - ۷۹۳ - ۷۳۱ هجری) ... آتش مبارزه‌ی میان قشرهای فتودال و مردم تیزتر شد و این خود نتیجه‌ی بازگشت امیران فتودال محلی به اسلوب‌های بهره‌کشی پیش از غازان خان و غارت مستقیم روستائیان و پیشه‌وران بود که هنگام جنگ‌های داخلی از طرف فتودال‌ها اعمال می‌شد. طبقات فتودال که با یک دیگر در مبارزه بودند می‌کوشیدند برای مقاصد خویش از باری روستائیان و پیشه‌وران ناراضی استفاده کنند."^(۲)

بیگاری گرفتن جوانان روستایی به عنوان سرباز جهت محافظت از گروه حاکم یا کمک در وصول مالیات از دهقانان، در کنار تحمیل مالیات‌های سنگین جنسی و نقدی، به عناوین مختلف بر عمق شکاف و اختلاف و تنفر مردم از فتودال‌ها می‌افزود. تیمور در تزویرات می‌گوید: "امر نمودم که مال از رعیت به بیم و ترساندن تحصیل نمایند نه به چوب و شلاق، چه حکم حاکمی که از چوب و شلاق کم‌تر باشد آن حاکم سزاوار حکومت نباشد."^(۳) در جای دیگر می‌گوید که امر نمودم "رعایا را در میانه‌ی امید و بیم نگاه دارند و مقدار گناه و استعداد او جریمت نمایند"^(۴). "اگر چه شدت دشمنی مردم با بزرگ مالکان، به دلیل ارتباط مستقیمی که با آنان داشتند، به مراتب بیشتر از دشمنی میان دهقانان و طبقه‌ی حاکم محلی بود، ولی چون مالکان بزرگ صاحب عطیه، عمدتاً از عوامل و خویشاوندان دولت بودند و سعی می‌کردند که مالیات‌ها را هم از طریق مأموران دولتی وصول کنند، بنابراین این، خصومت و کینه و تنفر مردم مستضعف روستاها را نسبت به دولتیان نیز تشدید

۱ - پیگولوسکایا، ص ۲۳۱ ۲ - پیگولوسکایا، ص ۴۰۸ ۳ - حسینی تربیتی، ص ۲۴۰

۴ - حسینی تربیتی، ص ۲۵۶

می کردند همین امر باعث شده بود که ناوک خشم مردم متوجه مأموران دولتی و عوامل محلی آنان گردد.

د - پایگاه اجتماعی بهلول

۱- سکوت خامه‌ها

همان‌گونه که اشاره شد، ترور و کشتار دسته جمعی، وحشت و مرگ و اختناق و فقدان هرگونه امیدی به آینده، فضای زمان را چنان تیره و تار و آلوده کرده بود که هیچ ناپژده‌ای را توان بازدم نبود. مورخین و نویسندگان یا سکوت کرده بودند یا اگر می‌نوشتند برای قدرت حاکم قلم می‌زدند. آنان پروای بیان واقعیات را نداشتند، زیرا نوشته‌های آنان در محضر تیمور بازخوانی می‌شد^(۱). در چنین شرایطی، انتظار این که درباره‌ی بهلول، یعنی کسی که بر دستگاه خودکامه و جبار وقت برشوریده و یکی از چشم‌داران بزرگ وابسته به تیمور را به قتل رسانده و به ستم و تجاوز "نه" گفته است، حقایق و واقعیات به رشته تحریر درآید انتظاری بیهوده است. وقایع نگاری که ارتفاع منارهای سر، جوی‌های جاری خون، هجوم لاشخورها به شهرهای ویران مظلوم در نیشابور، سبزوار، اصفهان، بغداد، دمشق، سیواس و تاشکند، حجم و فضای قلمش را پر کرده است، از ذکر این واقعه، حتی با توجیه و تفسیر سلطان پسند، بیم دارد چه رسد به این که از وی انتظار توصیف زندگی نامه‌ی این قهرمان مردمی را داشته باشیم. به همین جهت است که تاریخ در مورد منشأ و گذشته‌ی بهلول ساکت است.

۲- بهلول شعبه‌ای روستایی

به قول مرحوم سعید نفیسی "مردان بزرگ چه حاجت دارند که ما از پدر و مادر و خاندانشان باخبر باشیم؟ یگانه چیزی که ما از ایشان می‌خواهیم این است که از کارشان مردم را بی‌اگاهانیم"^(۲). بنابراین، اگر تاریخ در مورد اصل و نسب بهلول نهاوندی سکوت نموده و اطلاع درستی به ما نرسانده، از مقام بلند وی و عظمت شعله‌ای که در آن دوران تاریک

۱ - یزدی، صص ۲۱ - ۱۹

۲ - نفیسی، سعید، بابک خرم دین، دلاور آذربایجان، کتاب‌فروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۸

برافروخته است چیزی نمی‌کاهد. در هر حال از قراین بر می‌آید که بهلول روستازاده‌ای بود که به خدمت امیر مزید درآمده است. امیر مزید (با یزید) برلاس که از چادر نشینان بزرگ و خویش و هم قبیله‌ی تیمور بود، برای ضبط ثروتِ نهایند و اخذ مالیات، به حکومت و داروگی آن شهر منصوب می‌گردد. تصرف و کنترل اغنام و احشام منطقه که بیشترین ثروت این ناحیه را تشکیل می‌داد، اولین اقدام امیر مزید بود. وی به منظور اداره‌ی اغنام و احشام به تصرف در آورده، از روستائیان استفاده کرد و تعدادی از آن‌ها را به خدمت خود در آورد. روستائینی که به زمین وابسته نبودند و به کارهایی غیر از زراعت می‌پرداختند و به اصطلاح امروز خوش نشین بودند، قدرت حرکت و مانور بیشتری داشتند. مهاجرت‌ها، آشنا شدن با افراد و تفکرات مختلف، عدم وابستگی به زمین و این واقعیت که مانند زارعان همواره مقروض و مدیون مالک نبودند، موجب رشد بیشتر اندیشه‌های آنان می‌شد این آزادی نسبی امکان شناخت مبارزان و حمایت از آنان و در صورت لزوم پیوستن به آنان را تا حدی فراهم آورده بود.

شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه، خواندمیر در حبیب‌السیر و میرخواند در روضة‌الصفا، از بهلول به عنوان نوکر امیر با یزید برلاس نام می‌برند^(۱). ولی در داستان‌های محلی، از بهلول به عنوان یک شخص پاک سرشت و عاقل یاد می‌کنند که به شهر و روستا سر می‌کشیده و به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرده و تا حدی که از دستش بر می‌آمده به حل مشکلات می‌پرداخته است. او به انگیزه‌ی احقاق حقوق مردم بود که با زورمداران و متنفذین در می‌افتاده است. بسیاری از روستائیان منطقه‌ی نهاوند نام بهلول را، به دلیل صفاتی که از وی در اذهان باقی بود، برای فرزندان خود بر می‌گزیدند. این احتمال هم وجود دارد که نام اصلی بهلول غیر از این بوده است و این لقب را به خاطر کارهای وی که شباهت به بهلول دوره‌ی هارون‌الرشید^(۲) داشته است، به او داده‌اند. احتمال قریب به یقین

۱- یزدی، جلد ۱، صص ۵۶۲ - ۵۶۰، خواندمیر (غیاث‌الدین بن هماد الدین الحسینی)، حبیب‌السیر - فی اخبار افراد بشر، چاپ سری، تهران، ۱۳۳۳، جلد ۳، ص ۴۶۷ و میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ بمبئی ۱۲۷۳ قمری، جلد ۶، ص ۲۶۰

۲- این بهلول ابروهب (یا ابو وهیب) بن عمرو صیرفی کوفی نام داشته و معاصره‌هارون الرشید بوده است. وی معروف به بهلول مجنون بوده و در سال ۱۹۰ هجری درگذشته است. می‌نویسند که وی از عقلای مجانین و دارای کلامی شیرین بوده و هارون و سایر خلفا از وی موعظه می‌طلبیدند. بنگرید از جمله، به: معین دکتر

این است که لقب بهلول به همان معنای لغوی آن به کار رفته باشد. زیرا بهلول به معنی "پیشوای قوم که سردار باشد"، "مهتر"، "جامع هر گونه خیر"، "بزرگ طائفه"، "و مهتر طائفه" در فرهنگ‌های مختلف ثبت شده است^(۱).

در هر حال آنچه که اولاً، از قرائن و اوضاع و احوال در خصوص حرکت و نهضت بهلول، ثانیاً، از مفهوم مخالف اتهامات وارده به وی از سوی دستگاه حاکم و ثانیاً از مقایسه‌ی این واقعیات با اکاذیب و اتهامات معمولی و متداول آن دوران نسبت به شیعیان مبارز، استنباط می‌شود این است که برخلاف اظهار نویسندگان معاصر بهلول که او را نوکر نامیده‌اند سرداری شجاع و مهتری عالی قدر و مردمی بوده و حرکت قیامش مسلماً یک حرکت شیعی و روستایی برای رهایی از چنگال ستم و زور و جلوگیری از غارت دائم احشام و اغنام مردم و محصول کشاورزان توسط حکام و دست نشانندگان تیمور و زمین‌داران بزرگ محلی وقت بوده است.

فصل پنجم - یورش‌های تیمور به منطقه و علل انگیزه‌های قیام بهلول و سرانجام آن

الف - یورش اول تیمور به نهاوند

۱- فرار حاکمان محلی وقت

پیش از هجوم اول تیمور، نهاوند را جزء قلمرو حکومت محلی عزالدین بن شجاع الدین محمود (۷۵۰ - ۸۰۴ هجری قمری) از اتابکان لر کوچک و مطیع شاه شجاع، از سلاطین آل مظفر فارس، بر شمرده‌اند و کوهستان‌ها و مراتع و زمین‌های این منطقه را داخل در چراگاه احشام وی دانسته‌اند. گسترده‌گی مناطقی تحت تصرف و وسعت زیاد چراگاه و مراتع احشام ملک عزالدین که از یک طرف تا حوالی بغداد و کوه الوند و ولایات بروجرد

محمد، فرهنگ فارسی، جلد پنجم (اعلام)، امیرکبیر، تهران چاپ هشتم، ۱۳۷۱، و همچنین، دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۲۹

و نهاوند و خرم آباد و از طرف دیگر تا حوالی شوشتر، امتداد داشت^(۱)، موجب شده بود که وی مانند سایر ملوک محلی قادر به مداخله‌ی مستقیم در امور املاک خود نباشد. بنابراین بیشتر مباشران و عوامل بزرگ مالکان بودند که مستقیماً با کشاورزان و روستائیان منطقه ارتباط داشتند. دهبان‌ها و کدخدایان نیز معمولاً از بین خود روستائیان برخاسته بودند و با گرفتاری‌ها، مشکلات و ظلم و ستمی که به آن‌ها می‌رفت، اگر شریک نبودند، لااقل از نزدیک آشنا بودند و در مواقع ضروری نیز هم‌پای سایر دهقانان ستمدیده با ظالمان می‌جنگیدند.

در هر حال همان‌گونه که در فصل‌های قبل اشاره شد، بین مردم، به‌ویژه روستائیان و فئودال‌های محلی که خود را مالک مال و جان آنان می‌دانستند، شکاف ژرفی وجود داشت و هیچ‌گاه برای پر کردن این شکاف و محوریت مردم از بزرگ مالکان، تلاشی نشده بود. به همین جهت، در یورش اول تیمور مردم عکس‌العمل زیادی از خود نشان ندادند. به‌خصوص که شنیده بودند ملک عزالدین لر قبل از رسیدن تیمور، از لرستان گریخته است.

۲- بهانه‌ی هجرم به منطقه

تیمور، در سال ۷۸۸ هجری قمری (۱۳۸۶ میلادی) به این بهانه که اهالی کوه‌نشین لرستان به کاروان‌های که به زیارت‌خانه‌ی خدا می‌روند، حمله و آن‌ها را غارت می‌کنند به سوی منطقه‌ی غرب ایران یورش آورد. اهالی نهاوند دروازه را بستند و به قلعه‌ی بلند و مستحکم شهر پناه بردند. روستائینان که در دهات پراکنده‌ی اطراف شهر و دامنه‌ی کوه گزو می‌زیستند، مانند گذشته، نظاره‌گر عبور سواران مهاجمی بودند که مزارع و حاصل دسترنج آنان را زیر سم ستوران خود، له می‌کردند و این قوت اندک را نیز بر آنان روانمی‌داشتند. مردم پشت دروازه‌ها و درها را با سنگ و خاک محکم نمودند و همراه تفنگ‌داران محلی به دیده‌بانی و نگهبانی مشغول شدند. غذای نیز به دو مسجد جامع شهر پناه بردند. شرح کشتارهای تیمور و وحشی‌گری‌های وی در میان مردم عادی، زنان و

کودکان وحشت ایجاد کرده بود. با این وجود همه جا سخن از مقاومت بود و نه تسلیم. تیمور پیش از عزیمت به طرف نهاوند، گروهی از افسران خود را در رأس لشگری به سوی نهاوند گسیل نمود، مردمی که به قلعه پناه برده بودند، در برابر سپاهیان مجهز و کاملاً مسلح تیمور ایستادگی غیر قابل وصفی نمودند. به طوری که می‌نویسند: پس از چند روز که تیمور به کنار دروازه‌های نهاوند رسید، لشکریان او در حال محاصره‌ی شهر و جنگیدن بودند و هنوز کاملاً به آن دست نیافته بودند. حافظ ابرو می‌نویسد تیمور "یک روز در همدان بود... و از راه اسدآباد به نهاوند رفتند. چون به قلعه‌ی نهاوند رسیدند، بیشتر آن مسخر بندگی حضرت شده بود" (۱).

پس از تسخیر قلعه‌ی نهاوند و سقوط شهر، تیمور شیخ میکائیل نامی را مأمور ضبط نهاوند می‌کند (۲) مبارزان محلی به دلیل این که تیمور خیمه و خرگاه خود را در کنار رودخانه‌ی گاماسیاب در جنوب شرقی نهاوند در دامنه‌ی کوه گزو بر پا کرده و بیشتر سپاهیان خود را مأمور تعقیب عزالدین لر در کوه‌های زاگرس نموده بود، فرصت می‌یابند که به روستاهای اطراف شهر بگریزند و شبانه از راه مخفی برگردند و به مأموران تیمور حمله ببرند و قلعه را مجدداً به تصرف خود در آورند. در این حمله، تعدادی از سپاهیان محافظ قلعه کشته می‌شوند و تعدادی نیز موفق به فرار می‌گردند و به اردوی تیمور پناه می‌برند. تیمور که خود برای مقابله با عزالدین لر از طریق نورآباد کنونی به سمت خرم‌آباد رفته بود، امیر مبشر را مأمور محاصره‌ی مجدد قلعه‌ی نهاوند می‌نماید. حافظ ابرو می‌نویسد: "چون به قلعه‌ی نهاوند رسیدند، بیشتر آن مسخر بندگی حضرت شده بود و حضرت بندگی جهت استعجال معامله‌ی ملک عزالدین استحکام قلعه نفرموده بود. باز جمعی از رنود یاغی شده بودند و امیر مبشر به محاصره‌ی ایشان مشغول بود و هم در آن زمان خبر رسید که رایات همایون می‌رسد. بعد از یک ساعت بندگی حضرت برسد و برکنار رودخانه نزول فرمود و ملک عزالدین و اتباع و اشیاع او را اسیر کرده بیاورد و قلعه‌ی نهاوند باز مسخر شد." (۳)

تاریخ در مورد این که بعد از تسخیر قلعه‌ی نهاوند در یورش اول تیمور، قتل عام و

۱ - حافظ ابرو ذیل جامع التواریخ رشیدی به اهتمام دکتر خانبابا بیانی چاپ دوم انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۰،

ص ۲۸۷ ۲ - یزدی، جلد ۱، ص ۲۲۰

۳ - حافظ ابرو ذیل جامع التواریخ ص ۲۸۷

غارت مردم شهر هم صورت گرفته یا خیر ، ساکت است . قلعه‌ی نه‌اوند هم بنا به دلایل مختلف از جمله به منظور استفاده‌ی منصوبین تیمور از استحکامات و امکانات مختلف موجود در قلعه نظیر چاه آب و انبارهای غله ، دست نخورده باقی ماند . ولی نوشته‌اند که سپاهیان تیمور "وروجرد ابروجرد" و حوالی آن را غارت کردند و خرم آباد را ، که حصنی حصین و پناهگاه متمردين و قُطَاع الطریق آن سرزمین بود ، مسخّر کرده ، به کلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را به دست آورده از کوه‌ها فرو انداختند" (۱)

۳- کوه‌های منطقه ، پناهگاه مبارزان

تیمور در همان سال ۷۸۸ هجری ، ملک عزالدین حاکم لرستان را با عده‌ای از فرزنداناش به سمرقند و فرزند دیگر وی سیدی احمد را به اندکان و سایر ملازمان او را به شهرهای دیگر ماورالنهر تبعید می‌کند (۲) . کشته نشدن ملک عزالدین به دست تیمور را با توجه به سوابق تیمور در کشتار دسته جمعی ، خونریزی‌های وی در سراسر ایران و خوی وحشیانه‌ی او در انتقام شدید گرفتن و کشتن دشمنانش ، شاید بتوان چنین تفسیر کرد که اولاً تیمور و یاران وی ذاتاً به صاحبان احشام و اغنام علاقه‌مند بودند و از آنان حمایت می‌کردند ثانیاً ملک عزالدین در برابر تیمور ایستادگی نکرده بود و اتهام وارده به وی و کوه‌نشینان وابسته‌اش ، عمدتاً حمله به زائران بود و نه مقاومت در برابر تیمور ، ثالثاً تیمور از شورش‌ها و حملات لرستانی‌ها بیم داشت . زیرا غلبه‌ی بر آنان به قیمت تلفات سنگین سپاهیان وی تمام می‌شد . به دلیل این که اکثر رزمندگان لر در کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور و غارهای مخفی به سر می‌بردند و از میان بردن کامل آنان تقریباً محال بود . چنان که خود تیمور در خاطراتش ، به مشکلات فراراه وی در جنگ با مردم این منطقه اعتراف کرده است . تیمور تصور می‌کرد با زنده نگاه داشتن و ابقای ملک عزالدین کنترل این منطقه را می‌تواند به راحتی به دست بگیرد . به همین جهت ، سه سال بعد ، ملک عزالدین و پسرش سیدی احمد را آزاد می‌کند و عزالدین را به حکومت لرستان می‌فرستد . "اما بعد از آن که گسرت دوم عراق و فارس و آذربایجان از دست‌اوالاد مظفر و اویس کلاً مستخلص شد ، نه‌اوند و

اسدآباد و خرم آباد را باساقانِ جغاطای متصرف شدند و مال دیوانی به عهده‌ی مَلِک عزّالدّین شد، که هر سال از احشام مستخلص کرده به نواب جواب گوید^(۱). می‌نویسند که مَلِک عزّالدّین و سیدی احمد، پس از آزادی، بلافاصله آن منطقه را به مرکز مبارزه علیه تیمور تبدیل می‌کنند. به طوری که اغلب کسانی که درگیر مبارزه برضد تیمور بودند، به لرستان می‌آیند. از جمله، سلطان زین العابدین که از قلعه‌ی سلاسل گریخته بود، به بروجرد نزد ملک عزّالدّین می‌آید و مورد احترام و حمایت قرار می‌گیرد.^(۲)

سیدی احمد، به هنگامی که پدرش، عزّالدّین در ملازمت تیمور به جنگ شام رفته بود، بدرفتاری محصّلان و مأموران مالیاتی تیمور را بر نمی‌تابد و درصدد قتل آنان بر می‌آید که به دلیل عدم موفقیت به کوه‌ها می‌گریزد^(۳). معینی نظری می‌نویسد: "سیدی احمد چون شدت بند و الم (سجن) کشیده بود با جمعی از (کدخدایان) و کدخدازادگان لر اتفاق نمود و مدت سیزده سال در کوه‌ها و درّه‌های محکم هر روز به منزلی و هر شب به جایی به سر می‌برد."^(۴)

در منطقه‌ای که ظاهراً عزّالدّین حاکم آن جا بود، مأموران تیمور همه جا به چشم می‌خوردند و مالیات‌ها را مستقیماً وصول می‌نمودند. در این دوران، فشارها و ستمگری‌های مأمورین تیمور در سراسر منطقه افزایش یافت. این فشارها بر فشارهایی که عواملِ حُکام محلی وارد می‌کردند، اضافه شده و بر پشت روستائیان سنگینی می‌کرد. روستائیان، علاوه بر بهره‌ی مالکانه، باید مالیات‌ها و عوارض دیگری نیز به عناوین مختلف می‌پرداختند. اگر یک روستایی ازدواج می‌کرد یا صاحب فرزند می‌شد، مجبور بود هدیه‌ای به گماشتگان مالک بپردازد. اگر سپاهیان یا حاکم از حوالی ده می‌گذشت، روستائیان محروم و ستم‌دیده، باید به اجبار مبلغی تحت عنوان "نعل بها" یا تاوان فرسودگی اسبان آنان پرداخت کنند. لشکریان در هنگام متوقف شدن در یک روستا، مبالغی نیز به عنوان مالیاتِ سرانه یا "سرگریت" و "نزوله" یا خرج سفره، از دهقانان می‌گرفتند. مالیات

۱ - مقدسی می‌گوید که مردم او را گرفتند و کشتند. مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۵ ولی مسعودی می‌گوید که وی خودکشی کرده است. مسعودی جلد ۱، ص ۶۷۷

۲ - مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۶۵

۳ - مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص ۸۷۰

۴ - مسعودی، ج ۱، ص ۲۳۶

دیگری نیز به عنوان "مال السّلاح" جهت تهیهی اسلحه و تجهیزات سپاهیان ، از روستائیان وصول می‌کردند . این فشارها منحصر به منطقه‌ی نهاوند و لرستان نبود ، بلکه در سراسر مناطقی که تحت سلطه‌ی تیمور قرار گرفته بود ، اعمال می‌شد و مردم را به تنگ آورده بود . خود ملک عزالدین هم قربانی ستم‌ورزی مأموران مالیاتی شد . به طوری که به دلیل اعتراض پسرش سیدی احمد به تعدّیات محصّلین مالیاتی و حملات مکرر وی به مأموران به سبب توهین‌هایی که به پدرش ملک عزالدین می‌شد ، محصّلین که نتوانسته بودند به سیدی احمد دست یابند ، در عوض ملک عزالدین را دستگیر می‌کنند . ابتدا پوستش را می‌کنند سپس درون او را پر از گاه کرده ، به حضرت سلطانیه می‌برند و تا یک هفته آویزان می‌نمایند (۱) .

ب - علل و انگیزه‌های قیام بهلول

۱- تعدّیات مأموران و اختناق

در ده سال فاصله‌ی بین سال‌های ۷۸۸ و ۷۹۸ هجری قمری که تیمور پس از تسخیر لرستان ، سرگرم درگیری در آذربایجان ، گرجستان ، ارمنستان و سایر مناطق بود ، ظلم و ستم و فشارهای مالی و مالیاتی از یک سو و نابودی آزادی‌های فردی و اجتماعی و خفقان شدید از سوی دیگر مردم ایران را به زانو درآورده بود . در این فضای تیره که سکوت سنگین و مرگ‌باری سراسر ایران را پوشانده و بازار صوفی‌گری و تقیه کردن بیش از پیش رواج یافته بود ، قهرمانانی از میان مردم به پا خاستند و با قیام‌های خود در جای جای این دیار آفت زده ، سکوت را شکستند و نشان دادند که روحیه‌ی ظلم ستیزی در میان مردم هنوز زنده و پابرجاست . گودرز در سیرجان علم مخالفت با تیمور و عوام‌لش بر می‌افزاد (۲) . سلطان محمد طبسی در یزد به پا می‌خیزد . (۳) قرايوسف ترکمان در آذربایجان عصیان می‌نماید و بهلول در نهاوند ، آرامش ستمگران و زورگویان را به هم می‌زند (۴) .

تعدّیات عمّال امیر مزید برلاس گماشته‌ی تیمور ، که او را داروغه‌ی شهر نیز

۱- مسعودی ، ج ۱ ، ص ۷۳۸

۲- خلیفه‌ی دوم اموی که از سال ۶۱ تا ۶۴ هجری برابر با ۶۸۰ تا ۶۸۳ میلادی هجری حکومت کرد .

۳- پیگولوسکایا ، ص ۱۶۵ ۴- رودخانه‌ی زاب بزرگ ، یکی از شاخه‌های دجله

خوانده‌اند، نسبت به مردم شهر و روستاهای نهاوند، غضب و توقیف اموال و دارایی‌های مردم به عناوین گوناگون، وصول مالیات‌ها و عوارض رنگارنگ، به زنجیر کشاندن، حبس و شکنجه و شلاق زدن معترضین در ملأ عام و اختناق شدید، در طول این ده سال اشغال شهر، خشم مردم را برانگیخته و زمینه را برای شکل گرفتن یک جنبش رهایی بخش آماده کرده بود. مردم شیعه آیین نهاوند آمادگی کامل داشتند که به سرعت یرد دلاوری که برای نبرد و رویارویی با اشغالگران بیگانه قد علم کند، جمع شوند و بدون توجه به سرانجام کار، مبارزه‌ی خود را تا ریخته شدن آخرین قطره‌ی خون خویش ادامه دهند. بهلول که مانند بسیاری از روستائیان اسیر، برده‌وار توسط حاکم شهر به بیگاری کشانده شده و ظلم و ستم‌ها را با تمام وجودش احساس کرده بود، پرچم‌دار و پیشتاز نهضت مردم می‌شود و مذهب تشیع مانند همیشه در تاریخ شیعیان ایران، محرک و اساس حرکتش می‌گردد.

۲- ریاکاری حکام و اتهامات وارده به مبارزان

در آن شرایط سخت و خفقان آور، بهلول به برقراری تماس با سایر دهقانان در بند و اسیر امیر مزید، دست نشانده‌ی تیمور و همچنین با روستائینانی که از جورِ مأموران حکومت در حال اختفا و یا گریز بودند، می‌پردازد. پیشه‌وران و مردم پا برهنه‌ی شهر نیز متحدان طبیعی او بودند. موضع و ریشه‌ی دردهای مزمن و علل آن‌ها را برای مردم تشریح می‌کند. ریاکاری، نادرستی و اعمال و رفتار فرمانروایان ظالم و عوامل و دست‌نشانندگان پلیدشان را که تحت پوشش دین، مسلمانان را قتل عام می‌کنند، شیعیان را رافضی و ملحد و کافر می‌نامند و آنان را در بند کرده و به بردگی و بیگاری می‌برند، گوشزد می‌کند. کلام حسین بن علی (ع) را که "زندگی با ستمکاران جز درد و رنج نیست و مرگ در چنین وضعی سعادت است." در گوش مردم زمزمه می‌کند. مردم در دو مسجد جامع شهر جمع می‌شوند و در صفوف نماز بایک‌دیگر قرار می‌گذارند که حمله کنند. بهلول، به همه‌ی کسانی که توان جنگیدن داشتند، پیام می‌دهد که هر اسلحه‌ای دارند، برگیرند و آماده‌ی اعلان وی باشند. جنب و جوشی نهانی بین مردم ایجاد می‌شود و همگی بی‌صبرانه روز موعود را انتظار می‌کشند. بهلول از یارانی که بین نوکران امیر مزید داشت، می‌خواهد که سحرگاه در حیاط بیرونی خانه‌ی امیر مزید که داخل قلعه‌ی شهر قرار گرفته بود، جمع شوند. به هم‌زمان خود

در شهر هم اطلاع می دهد که هنگام نماز صبح در مسجد اجتماع نمایند و به مجرد شنیدن اذان از بلندی قلعه به مستحفظین دروازه‌ها حمله نمایند و دروازه‌ها را برای ورود روستائیان مبارزی که طبق قرار قبلی، پشت دروازه‌ها منتظرند، بگشایند، تا سپس به اتفاق شهر را در دست گیرند.

ح - آزاد سازی قلعه و شهر

از مجموعه‌ی قرائن و شواهد و اوضاع و احوال حاکم بر چگونگی و نوع مبارزات آن زمان و روش انعکاس آن‌ها در آثار نویسندگان وابسته به دستگاه تیمور استنباط می گردد که سحرگاه یکی از روزهای سال ۷۹۷ هجری، روز موعود، بهلول در حالی که برق شمشیر آخته اش در نور کم رنگ صبح می درخشید و برقبای بلند روستایی اش سایه ای باریک می انداخت، پیشاپیش یاران خویش که جلوی منزل امیر مزید جمع شده بودند، به نگهبانان تیموری داخل قلعه می تازد. طولی نمی کشد که مردان خشمگین امیر مزید را دستگیر و در محوطه‌ی قلعه اعدام می نمایند. هم‌زمان با آن، مؤذنی بر بام قلعه به اذان می ایستد، تا بانگ وی در فضای سربی و ساکت شهر می پیچد، حاضران در مسجد، اسلحه‌های خویش را بر می دارند و به سوی دروازه‌ها هجوم می برند. با گشودن دروازه‌ها سیل مبارزان روستایی منتظر و آماده وارد شهر می شود و همگی یا علی گویان و یا حسین گویان به مأموران و قراولان اطراف قلعه و محل‌های استقرار عوامل تیمور حمله می کنند و همگی را از دم تیغ می گذرانند. در اندک زمانی شهر به طور کامل در دست مردم از جان گذشته و عصیانگران ستم‌دیده‌ی نهاوند قرار می گیرد و ننگ چندین ساله از پیشانی شهر زدوده می گردد. نظام‌الدین شامی قیام بهلول را این گونه ترسیم می کند: "امیر مزید امیر نهاوند بود. مردی اصیل، نیکو سیرت، شجاع و پاک سریرت. نوکری از آن وی بهلول نام حقوق نعمت او فراموش کرده بر فعل بد اقدام نمود و در حق منعم دیرینه جفا کرده او را هلاک گردانیده بود و منصب او را گرفته و حصاردار شده و اسباب حرب آماده داشته بود" (۱).

د - قیام بهلول از دید نویسندگان وابسته

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، درباره‌ی حرکت رشادت آمیز و پر تهور بهلول در عصیان علیه ستمگر و خونخواری که در آن دوران، نام وی رعشه بر اندام‌ها می‌انداخت، وقایع نگاران معاصر تیمور یا ساکت‌اند یا این واقعه را به طور مغرضانه و به دل‌خواه تیموریان ثبت کرده‌اند. نوشته‌های این مورخین آشکارا از عدم بی‌طرفی آنان و کوشش در بی‌اعتبار کردن و تحقیر نهضت بهلول، حکایت دارد. هر خواننده‌ای که به وقایع اتفاقیه‌ی دوران تیمور، اقدامات جنایتکارانه‌ی وی و وحشتی که در سراسر آن روزگار ایجاد کرده بود، آشنا باشد، هرگز باور نمی‌کند و نمی‌پذیرد که پرچم‌دار مبارزه علیه جانی و خونخوار قسی القلبی که خون صدها هزار بی‌گناه از زن و مرد و کودک مسلمان و غیر مسلمان، بر دامن آلوده‌اش موج می‌زند، "مفسد" باشد، آن‌گونه که شرف‌الدین علی یزدی می‌گوید. این افترای بی‌شرمانه‌ای است که در طول تاریخ برای توجیه اقدامات ناجوانمردانه و سرکوبی‌های بی‌رحمانه، بر مجاهدان و مبارزان زده‌اند و می‌زنند و نظیر آن در نوشته‌های متعدد گذشته و جهان امروز بسیار دیده می‌شود.

یزدی می‌نویسد: "در آن هنگام که حضرت صاحب قران گردون غلام که به جانب دشت بود، امیر مزید برلاس که مردی اصیل، نیکو سیرت و کاردانی شجاع و پاک سریرت بود، بر حسب تفویض آن حضرت والی نهاوند بود به ضبط آن جا مشغول، نوکری داشت بهلول نام، مفسدی شریر نهاد، نکوهیده فرجام از خُبثِ طبیعت بر کفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را به مکر و حيله هلاک گردانید و نهاوند را به دست فرو گرفته، اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت." و به نثر خود، نظمی نیز می‌افزاید: "به تسویل نفس و فریب هوا / غروری به خود راه داد از خطا / سگ کیست، رویاه ریزیده چنگک / که در بیشه‌ی شیر سازد، درنگ" (۱) دیگری می‌نویسد: "یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحب قران آن بود که امیر بایزید برلاس که مردی شکوهمند بود، بر حسب فرموده‌ی آن حضرت به ضبط نهاوند اشتغال می‌نمود. نوکری داشت بهلول نام که هر روز، نخست شیطان تعلیم از

اوگرفتی و بعد از آن به اغوا و افساد مشغول شدی و بهلول مخذول امیر بایزید را به تلبیس و حيله هلاک ساخته ، بر نهاوند مستولی شدی و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر تسویل نفس و فریب هوا غرور به خود راه داده...^(۱) و نویسنده‌ی دیگری می‌گوید: "در آن اثنا به مَسامع جاه و جلال رسید که غیبت موبک همایون داروغه‌ی نهاوند امیر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام به قتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده و گردن از طوق عبودیت پیچیده..."^(۲)

ه- حکومت کوتاه مدت مردم

بهلول و همه‌ی کسانی که در راه مبارزه با تیمور و دست نشاندگانش ، گام نهاده بودند ، به خوبی از عواقب کار خویش آگاه بودند و قطعاً می‌دانستند که اقدامات آنان از طرف تیمور بی پاسخ نخواهد ماند به ویژه که برلاس ، والی نهاوند ، خویشاوند و هم طایفه‌ی تیمور بود و این خون آشام زمان هرگز از خون خویشان خود نمی‌گذشت . بهلول به یارانش گفته بود که وی آماده‌ی شهادت است و مرگ در راه آزادی و مبارزه با ستمگران برای وی بسیار شیرین است . بهلول معتقد بود که وی ، به هر حال ، ضربه‌ی مهلکش را بر پیکر پلید بیگانگان ظلم پیشه زده و موجب بیداری و آگاهی بیشتر مردم شده است تا هرگز زیر بار زور نروند و با خون خویش ننگ را از سیمای شهر و دیار و سرزمین خود پاک کنند . وی مردم شهر و روستا را آماده‌ی دفاع از شهر و قلعه‌ی نهاوند کرده بود و به اهالی اطمینان داده بود که تا تیمور پلید و نامسلمان از روی اجساد وی و یارانش نگذرد ، بر شهر و مردم آن دست نخواهد یافت . در مدتی که حکومت نهاوند ، تحت کنترل بهلول و مردم شهر قرار داشت ، جوانان داوطلب به فراگرفتن فنون نظامی مشغول می‌شوند و مساجد شهر محل تجمع و حلّ و فصل گرفتاری‌ها و مشکلات توده‌های ستم‌دیده می‌گردد . آن چه که توسط امیر مزید و عوامل وی از مردم به زور ستانده شده بود ، به آنان باز پس داده می‌شود مالیات‌های

۱ - نظام الملک ، ابرعلی حسن بن نظام الملک ، سیاست نامه یا سیر الملوک ، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی ، تهران ، ۱۳۱۰ ، ص ۲۷۹

۲ - مستوفی قزوینی ، حمدالله بن ابی بکرین محمدبن نصر ، نزهتالقلوب ، به اهتمام دبیر سیاقی ، طهوری ، تهران ، ۱۳۳۶ ، ص ۸۳

تحمیلی و غیر معمول لغو می گردد و مردم پس از قرن‌ها نفسی به راحتی می کشند .

و - اتهامات ناروا و حمله به نهاوند

تیمور در نهاوند ، برخلاف مناطقی که گردن‌کشان و قلدران را در مقابل خود می دید ، با جنبشی مردمی روبه‌رو می شود . لذا برای توجیه واکنش‌های ددمنشانه‌ی خود ، عامدانه و ریاکارانه اتهاماتی را که معمولاً به شیعیان مبارز می زد ، به انقلابیون این منطقه نیز نسبت می دهد . چنان‌که در تعریف‌های مزورانه‌ی او که از اقدامات خود در بلاد مسلمین می کند ، می گوید : "در هر ملکی که الحاد و زندقه بسیار شود و اهل آن دیار از سپاه و رعیت به طوایف متنوعه متفرق شوند ، زوال آن مملکت نزدیک رسیده باشد . جهان‌ستان را است که بر آن مملکت ، ترکناز آورد ، چنانچه من ممالک عراق عجم و فارس را از وجود ملاحین ملاحظه پاک ساختم و ملوک طوایف را برانداختم و بندهای خدا را از ظلم ایشان که هر یک در ناحیه ، علم سلطنت برافراخته بودند ، نجات دادم" (۱) .

ماهیت قیام مردمی بهلول و مردم شیعه مذهب که حکایت از نارضایتی گسترده‌ی توده‌ها از بیگانگان مهاجم و ستمگر می کرد و همچنین درگیری تیمور در مناطق دیگر موجب می شود که شخص تیمور در آغاز ، مستقیماً وارد معرکه‌ی نهاوند نگردد و سرکوب مردم و دستگیری و مجازات معترضان را تحت عنوان استقرار نظم و امنیت و اجرای قانون خود ساخته اش ، به سردارانی از سپاهش واگذار کند که اولاً بامنطقه‌ی آشنایی داشته باشند و ثانیاً قادر باشند اوضاع را طوری توجیه نمایند که پس از محاصره و تسخیر شهر ، اگر انقلابیون شیعه به عنوان کافر و مرتد ، به سبک کلیسا در همان دوران قرون وسطی ، سوزانده شدند ، انتشار خبر کشتار آنان باعث قیام شیعیان در سایر مناطق شیعه نشین ایران نگردد . در سال ۷۹۸ هجری قمری ، هنگامی که تیمور به سلطانیه می رسد ، تعدادی از امرای سقاک لشکر خود را به طرف نهاوند گسیل می نماید .

صاحب روضة الصفا می نویسد : "چون حضرت صاحب قران ، بعد از قطع منازل و مراحل به سلطانیه رسید... یرلیغ (حکم و فرمان) واجب الادعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین

۱ - ابن حوقل ، ابی القاسم بن حوقل النصبی ، صورة الارض ، چاپ لیدن ، ۱۹۳۹ ، ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار ،

و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشگریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک [۱] در کنارش نهند و ایشان بر حسب فرمان بدان سو در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از همدان به جانب نواحی عراق نهضت فرمود و امیرزاده مشارالیه چون با امرا به نهاوند رسیده، حصار را مرکز وار در میان گرفتند و حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوششی بسیار نهاوند را مسخر ساختند و ارباب فتنه و فساد را به بیخ خونریز ریز کردند و بهلول کافر را به آتش سوختند" (۱).

ز - سرکوبی قیام و شهادت بهلول

تسخیر قلعه و شهر نهاوند و سرکوب قیام مردم شیعه‌ی این شهر توسط لشگریان تیمور احتمالاً در اواخر شعبان و اوایل رمضان سال ۷۹۸ هجری قمری صورت گرفته است. نظام الدین شامی می نویسد که پس از محاصره‌ی یزد، "امیر صاحب قران به جانب سلطانیه روانه شده، رسید و لشکرایلغار (هجوم) کرده به جانب نهاوند فرستاد." و بعد از شرح عصیان بهلول و حصاردار شدن وی به جای امیرمزید، می افزاید که "چون رسیدند، در حال، حصار او را گرفتند و سپاهیان او را قتل کرده بهلول را زنده در آتش انداختند و سوختند و جزای فعل بد او بدو رسانیدند و امیرزاده سلطان حسین بهادر و خدای داد بهادر روانه شدند و کورکا (طبل بزرگ) و نفیر (شیپور) و نقاره و بُرغو (نوعی نفیر) زده رسیدند و حرب آغاز کرده، مجموع ایشان را به دست آوردند" (۲).

پس از این کشتار، تیمور خون آشام، با خون سردی تمام به عبادت ماه مبارک رمضان مشغول می گردد و بر سبیل عوام فریبی تسبیح می چرخاند! صاحب ظفرنامه می گوید: "چون رایت نصرت شعار محفوف (پوشیده) به عون و عنایت آفریدگار به همدان رسید، در آن جلگه‌ی فردوس آیین، سراپرده‌ی ابهت و تمکین، پیرامون بسیط زمین در کشیدند و قبه‌ی بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروه‌ی (اوج) سماک (ستاره‌ای در آسمان) بگذرانیدند و در آن مکان سعادت نشان، حضرت صاحب قران سلیمانی مکان ماه مبارک رمضان را به طاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت وظایف صیام و قیام و هرگونه

۱ - ابن حوقل، ص ۱۱۱

۲ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، مؤلف نامعلوم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، دانشگاه تهران،

فرایض و سنن بگذرانید" (۱). صاحب حبیب السیر می نویسد که پس از تسخیر قلعه‌ی نهاوند و کشتن مبارزان شهر، "صاحب قران کامران قرین سعادت و اقبال به همدان رسید، شادروان (سرپرده) عظمت و استقلال به اوج افلاک بر افراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت‌فزا به پایان رسانید" (۲). در روضة الصفا آمده است که "چون خبر این فتح نامدار تسخیر نهاوند به سمع شهریار کامکار رسید، فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه به لرستان توجّه نمایند و مفسدان قُطَاعِ الطریق آن جا را به جایی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد... و چون به نواحی همدان در آمدند ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحب قران پاکت اعتقاد چون از صلوة و صیام و تلاوت و ایصال صدقات فارغ شد، امیرزاده محمد سلطان را به جانب شیراز روان گردانید" (۳). شامی می نویسد که تیمور، پس از حرب نهاوند، "به ولایت همدان رسیده، ماه رمضان آن جا گذرانید و روز عید اقامت و ظایف نماز و عبادت به تقدیم رسانیده و جشن عید فرموده، قُضَاد (قاصدها) رسیدند و خبر آوردند که شهر یزد را مسخر کرده امرا و توابع دشمن را به تیغ گذرانیدند" (۴).

تیمور تا ۱۱ شوال همان سال (۷۹۸ هجری قمری) در همدان می ماند. در روضة الصفا، این تاریخ به اشتباه، ثمان و تسعین و تسع مائة یعنی ۹۹۸ ذکر شده است (۵). تیمور، بعد از اعزام امرای لشکر به نهاوند، خود نیز برای دیدن و بررسی نتایج سرکوبی مردم نهاوند، بدان سوی عزیمت می نماید. ماجرای اعزام سپاه توسط تیمور و کشتار مردم و سوزاندن پهلوی و حضور تیمور در نهاوند را، صاحب حبیب السیر این گونه ترسیم می کند: "فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال به جانب نهاوند روان شدند و صاحب قران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از رسیدن مؤکب همایون، میرزا سلطان حسین و امرا

- ۱- اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری معروف به کرخی، المسالک و الممالک، لیدن، ۱۹۲۷، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۶۵
- ۲- پیگولوسکایا، صص ۴۱۱ - ۴۱۰
- ۳- مستوفی قزوینی، صص ۳۱، ۳۸، ۶۹ - ۴۰
- ۴- لمبتون، دکتر آن.ک.س.، مالک و زارع در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۰۰
- ۵- کلاویخو، صص ۱۹۶ - ۱۹۵

نهادند را مسخر گردانیده ، اتباع بهلول را به تیغ بی دریغ بگذرانیدند و او را در آتشی انداخته ، بسوختند" (۱) . همین مطلب را ، صاحب ظفرنامه چنین می نگارند: "فرمان اعلیٰ به نفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان به ایلغار متوجه نهادند شوند و به تسخیر آن جا قیام نموده ، بهلول مخدول را سزای کفران نعمت و بد کرداری در کنار روزگار نهند ایشان بر حسب فرمان به ایلغار روان شدند ، و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه همدان گشت و چون ایشان به نهادند رسیدند ، کورکا زده و برغو کشیده سورن انداختند (حمله کردند) و قلعه را محاصره کرده ، بعد کوشش بسیار مسخر گردانیدند و مجموع یاغیان را به تیغ انتقام بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته به آتش بسوختند" (۲).

ح - نتیجه

مصحح ظفرنامه ، در مقدمه‌ی کتاب که به تعریف از مؤلف و خامه‌ی سخاوی پرداخته ، بر اساس برداشت خود از محتویات کتاب مذکور ، به این واقعیت به درستی اشاره می کند که "مردمان ایرانی ، با وجود ملوک الطوائفی و فقدان حکومت واحد مقتدر مرکزی ، مدام در مقابل تهاجم وحشیانه‌ی خارجی به شورش و انقلاب و عصیان و طغیان می پردازند و داروغه‌ها و گماشتگان حضرت صاحب قران را به قتل می رسانند . با وجود این که از شدت انتقام امیر تیمور خبر دارند هیچ گونه خوف و هراسی ندارند و بی‌می به دل راه نمی دهند" (۳) . با به شهادت رسیدن قهرمانانی که در آن دوران تاریک علیه زور و ستم و ترور قیام کردند ، تاریخ به خون نشسته و مظلوم این دیار بار دیگر شاهد جان بازی و فداکاری شهدای راه حقی که حسین وار ، با آغوش باز و آگاهی کامل ، به این راه قدم گذاشته بودند ، گردید . این گمنامان دلاور ، این روستازادگان پاک سرشت ، بی هیچ چشم داشتی ، تا آخرین قطره‌ی خون در راه هدف مقدس خود ، ایستادگی کردند و در مظلومیت مطلق به شهادت رسیدند . قیام بهلول در دوره‌ای تاریک و سیاه و در سکوت مرگ بار فراگیر و اختناق شدید حاکم انجام شد و ایستادگی و مقاومت او در برابر نمونه‌ی کامل سبیت و ستمگری ، چونان جرعه

۲ - یزدی ، جلد ۱ ، صص ۵۶۲ - ۵۶۱

۱ - کلاویخو ، صص ۱۹۶ - ۱۹۵

۳ - یزدی ، جلد ۱ ، مقدمه مصحح ، ص یازده

ای فضای ذهن مردم تحت ستم آن روزگار را روشن کرد. اگر چه مورّخین وابسته بهلول را رافضی، کافر و ملحد خواندند و بی‌دینانِ ظالم در آتشش سوزاندند، ولی فریاد آزادی خواهی و ستم ستیزی وی نه تنها در آن زمان به گوش مردم سراسر ایران رسید، بلکه در خاطره‌ی تاریخ نهضت‌های ایران ثبت شد و جاودان باقی ماند.

فهرست منابع و مأخذ "بهلول نهارندی ..."

- ۱) ابن حوقل، ابی القاسم بن حوقل النصیبی، صورة الارض، چاپ لیدن، ۱۹۳۹، ترجمه‌ی دکتر جمعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵
- ۲) ابن شهاب، تاج‌الدین حسن بن شهاب یزدی، جامع التواریخ حسنی، تیموریان پس از تیمور، به کوشش حسین مدرس‌ی طباطبایی و ایرج افشار، مؤسسه‌ی تحقیقات علوم آسیایی میانه و غربی، دانشگاه کراچی، پاکستان، ۱۹۸۷
- ۳) ابن شهاب، جامع التواریخ حسنی، نسخه‌ی خطی
- ۴) ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زندگانی شگفت آور تیمور)، ترجمه‌ی محمد علی نجاتی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵
- ۵) اسماعیلی امیر، تیمور فاتح، شقایق، تهران، ۱۳۶۴
- ۶) اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی اصطخری معروف به کرخی، المسالک و الممالک، لیدن، ۱۹۲۷ (به کوشش ایرج افشار)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰
- ۷) اصطخری، ابواسحق ابراهیم اصطخری ممالک و مسالک، ترجمه‌ی محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، شماره‌ی ۵۲، تهران ۱۳۷۳
- ۸) اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، کتابخانه‌ی خیام، تهران، ۱۳۶۴
- ۹) المنجد، فی اللغة و الاعلام، چاپ بیستم، دارالمشرق، بیروت، لبنان، ۱۹۶۹

- (۱۰) پناهی سمنانی ، محمد احمد ، تیمورلنگ ، چهره‌ی هراس‌انگیز تاریخ، کتاب نمونه ، تهران ، ۱۳۶۳
- (۱۱) پیرنیا ، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ ایران ، از آغاز تا انقراض ساسانیان ، چاپ ۴ ، خیام ، تهران ، ۱۳۶۴
- (۱۲) پیگولوسکایا ، ن.و. یا کوبوسکی ، آیو ، پطروشفسکی ، ای.پ. ، بلنیتسکی ، آ.م. ، استرویوا ، ل.و. ، تاریخ ایران ، از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم میلادی ، ترجمه‌ی کریم کشاورز ، چاپ ۴ ، پیام ، تهران ، ۱۳۵۴
- (۱۳) تیمورگورکانی ، منم تیمور جهانگشا ، گردآورنده مارسل بریون ، ترجمه‌ی ذبیح الله منصور ، مستوفی ، تهران
- (۱۴) حافظ ابرو ، پنج رساله درباره‌ی حوادث امیر تیمورگورکان ، به سعی و اهتمام و تصحیح فلکس تاور ، فرهنگستان علوم چکوسلواکی ، پراگ ، ۱۹۵۸
- (۱۵) حافظ ابرو ، ذیل جامع التواریخ رشیدی ، به اهتمام دکتر خانبابا بیانی ، چاپ دوم ، انجمن آثار ملی ، تهران ، ۱۳۵۰
- (۱۶) حافظ ابرو ، تاریخ حافظ ابرو ، نسخه‌ی خطی
- (۱۷) حسینی تربتی ، ابوطالب ، تزوکات تیموری ، به فارسی با ترجمه‌ی انگلیسی ، از روی چاپ ۱۷۷۳ آکسفورد ، کتاب‌فروشی اسدی ، تهران ، ۱۳۴۲
- (۱۸) حقیقت ، عبدالرفیع (رفیع) ، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان ، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران ، تهران ، ۱۳۵۷
- (۱۹) حموی ، یاقوت (ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی) ، معجم البلدان ، لایپزیک ، ۱۸۷۰ - ۱۸۶۶
- (۲۰) حدود العالم من المشرق المغرب ، مؤلف نامعلوم ، به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰
- (۲۱) خواند میر ، غیاث الدین همام الدین الحسینی ، حبیب السیر - فی اخبار تاریخ بشر ، چاپ سرب ، تهران ، ۱۳۳۳
- (۲۲) خواند میر ، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواند میر ، حبیب السیر فی اخبار تاریخ بشر ، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی ، چاپ سوم ، خیام ، تهران ، ۱۳۶۲

- ۲۳) خواند میر، (غیاث الدین بن همام الدین الحسینی)، رجال کتاب حبیب السیر، گردآورنده عبدالحسین نوایی شرکت سهامی چاپ، تهران، ۱۳۲۴
- ۲۴) دستوم، حسین، تاریخ جهانگشایی تیمور، نشر پونه، تهران، ۱۳۷۴
- ۲۵) دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
- ۲۶) رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳
- ۲۷) راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، سه جلد، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴
- ۲۸) زرین کوب، دکتر عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، کشمکش با قدرت‌ها، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴
- ۲۹) ژایگر، رودولف، خداوند علم و شمشیر، ترجمه‌ی ذبیح الله منصور، کتاب فروشی ایرانیان، تهران، ۱۳۴۸
- ۳۰) سایکس، ژنرال سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه‌ی سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۳
- ۳۱) ستوده، دکتر حسینیقلی، تاریخ آل مظفر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶
- ۳۲) شامی نظام الدین، ظفرنامه، تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی، ماجرای خونین ترین قتل عام شهرهای ایران، از روی نسخه‌ی فیلکس تاور، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، بامداد، تهران، ۱۳۶۳
- ۳۳) شیخ جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان، تاریخ اصفهان وری و همه جهان، انتشارات روزنامه و مجله‌ی خرد، تهران، ۱۳۲۱
- ۳۴) عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، دو جلدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴
- ۳۵) فضل الله رشیدالدین، جامع التواریخ، (سال ۷۰۴)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، چاپ دوم، اقبال، تهران، ۱۳۶۲
- ۳۶) فیشل، والتر ج.، ابن خلدون و تیمور لنگ، ترجمه‌ی سعید نفیسی و نوشین دخت نفیسی، کتاب فروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ (۱۹۵۲ میلادی)
- ۳۷) کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسن نوایی، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵
- ۳۸) کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیه‌ی دکتر عبدالحسن نوایی، چاپ دوم،

امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴

۳۹) کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ابن سینا، چاپ سوم،

تهران، ۱۳۴۵

۳۰) کشاورز، کریم، حسن صباح، ابن سینا، تهران

۴۱) کلاویخو، سفرنامه‌ی کلاویخو، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،

۱۳۳۷

۴۲) گروسه، رنه، امپراطوری صحرائوردان، ترجمه و تحشیه‌ی عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳

۳۳) گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

تهران، ۱۳۳۷

۴۴) لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶

۴۵) لمب، هارولد، تیمور لنگ، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، امیرکبیر (فرانکلین)، ۱۳۳۴

۳۶) لمبتون، دکتر آن.ک.س.، مالک و زارع در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵

۴۷) لمبتون، دکتر آن.ک.س.، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه‌ی یعقوب آژند، امیرکبیر،

تهران، ۱۳۶۳

۳۸) محمد مهدی بن محمد رضا، الاصفهانی، نصف جهان، تصحیح و تحشیه‌ی دکتر منوچهر

ستوده، تهران

۴۹) محیط طباطبائی، محمد، تاریخ قضاوت ایران از صدر اسلام تا دوره‌ی قاجاریه

۵۰) مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر، نزهة القلوب، به اهتمام دبیر سیاقی،

تهران، ۱۳۳۶

۵۱) مستوفی قزوینی، حمدالله، نزهة القلوب، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، دنیای

کتاب، تهران ۱۳۶۲

۵۲) مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم

پاینده، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴

- (۵۳) مشکور، دکتر محمد جواد، ایران در عهد باستان، اشرفی، تهران، ۱۳۶۹
- (۵۴) مشکور، دکتر محمد جواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۱
- (۵۵) مشکوتی، نصرت الله، از سلاجقه تا صفویه، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳
- (۵۶) معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، جلد پنجم (اعلام) چاپ هشتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱
- (۵۷) مقدسی، مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، مقدمه و ترجمه و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کلدکنی، آگه تهران، ۱۳۷۴
- (۵۸) ملک، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل بن محمد علی معروف به حیرت، بمبئی، ۱۳۲۳ قمری
- (۵۹) میرابوالقاسمی، سید محمد تقی، نهضت‌های روستایی در ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۹
- (۶۰) میر خوند، محمد بن خاوند شاه بلخی، روضة الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب، دو مجلد، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵
- (۶۱) میرخوند، محمد بن خاوند شاه بلخی، روضة الصفا، چاپ بمبئی، ۱۲۷۳ قمری
- (۶۲) میر فطروس، علی، جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، انتشارات کار، تهران، ۱۳۵۶
- (۶۳) ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران، ۱۳۷۵
- (۶۴) نفیسی، سعید، بابک خرم دین، دلاور آذربایجان، کتاب فروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲
- (۶۵) نطنزی، معین الدین، منتخب التواریخ معینی (تاریخ ملوک شهبانکاره)، به تصحیح ژان اوبن، کتاب فروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶
- (۶۶) نظام الملک، ابوعلی حسن بن نظام الملک، سیاست نامه یا سیرالملوک، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، ۱۳۱۰
- (۶۷) نوایی، دکتر عبدالحسین، ایران و جهان، از مغول تا قاجاریه، نشر هما، تهران، ۱۳۶۴
- (۶۸) نور صادقی حسین، اصفهان
- (۶۹) هنر فر، دکتر لطف الله، اصفهان، ابن سینا، تهران
- (۷۰) یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره‌ی تیموریان، دو جلد، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶